

حُضُور

آموزش کاربردی ضرورت
معرفت به امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى
فَرَجَهُ الشَّرِيف
حسن ملایی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خضر

آموزش کاربردی ضرورت
معرفت به امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى
فُرُجَهُ الشَّرِيفَ
حسن ملایی



- گام چهارم. امام، بهترین تقویت کننده توان روحی ۵۴
- گام پنجم. امام، سبب آرامش دهی، امنیت آفرینی و نجات بخشی ۵۶
- گفتار چهارم. تعامل انسان و جامعه و نقش امام جهانی ۶۰
- گام اول. اصلاح جامعه و قوانین آن ۶۰
- گام دوم. جایگاه حاکم در جامعه ۶۲
- گام سوم. جامعه فاسد با وجود حاکم صالح ۶۴
- گام چهارم. حاکم صالح جهانی، راه حل مشکل ۶۶

رویکرد دوم: از دیدگاه اسلام شناسی

- گفتار اول. اسلام و ضرورت کسب معرفت ۷۰
- گفتار دوم. معرفت به خدا، همان شناخت ضروری ۷۲
- گفتار سوم. معرفت خداوند، شرط پذیرش اعمال ۷۴
- گفتار چهارم. معرفت امام، راه معرفت خدا ۷۸
- گفتار پنجم. معرفت امام و پذیرش اعمال ۸۲
- گفتار ششم. معرفت به امام، نشانه ایمان حقیقی ۸۴
- گفتار هفتم. یکسانی وجوب معرفت خدا، رسول و امام ۸۶
- گفتار هشتم. معرفت امام، شرط زندگی اسلامی ۸۸
- گفتار نهم. معرفت امام، معیار دینداری ۹۱
- گفتار دهم. ولایت امام، رکن اسلام، نظام بخش مسلمانان و نگهدار آن ۹۴
- گفتار یازدهم. معرفت امام، زمینه محبت واجب به او ۹۸
- گفتار دوازدهم. معرفت امام، لازمه آمادگی برای یاری وی ۱۰۱
- گفتار سیزدهم. معرفت امام و وجوب شکر نعمت ۱۰۵
- گفتار چهاردهم. معرفت امام، لازمه ادای حقوق وی ۱۰۷
- منابع: ۱۰۹

حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای:

«عقیده به امام زمان نمی‌گذارد مردم تسلیم شوند؛ به شرطی که این عقیده را درست بفهمند. وقتی که این عقیده به طور حقیقی در دل‌ها جا بگیرد، حضور امام غایب در میان مردم حس می‌شود...»
شیعه خوب کسی است که این حضور را حس کند و خود را در حضور او احساس نماید».

۱۳۷۴/۱۰/۱۷

فرا ترا از مقدمه

مباحث مهدوی از زنده‌ترین موضوعات اسلامی و همچون آب حیات است که با ارائه صحیح آن می‌توان انسانها و امتها را زنده کرد، اما به شرطی که به درستی آنرا بیان کرد؛ زیرا اگر به موضوعی هر چند مهم با روشی درست و حساب شده نپردازیم، در حقیقت آن را زنده به گور کرده‌ایم و آثاری را که از آن انتظار داریم، به دست نخواهیم آورد.

مهمترین موضوعی که در مجموعه معارف مهدوی باید به آن پرداخته شود و همچون ستون فقرات این مباحث است، وجود مبارک حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، جایگاه و کارکردهای امامت ایشان و وظایف ما در برابر وی می‌باشد و بقیه مباحث، پیرامون این بحث بوده و حتی ارزش گذاری و اولویت بندی آنها با عیار جایگاه امام شناخته می‌شود. در این میان ممکن است برخی موضوعات از اهمیت چندانی برخوردار نباشد (مطلبی که گاهی برخی اندیشوران و مراکز آموزشی و فرهنگی فعال در زمینه مهدویت از آن غفلت نموده‌اند)؛ بنابراین معرفت امام عصر مهم‌ترین موضوع در حوزه معارف مهدوی است.

در این باره نیز مهم‌ترین مطلبی که پیش از طرح مطالب دیگر باید بیان شود، تبیین صحیح ضرورت معرفت به امام زمان است به گونه‌ای که مخاطب این ضرورت را نه تنها با عقل و اندیشه، بلکه با دل و قلب خویش درک و حس

نموده و در او انرژی کافی برای پی‌گیری و آموختن معارف تا آخرین اندازه آن به وجود آید. در اینکه چگونه باید این امر مهم را عملی کرد، خود یکی از گفتارهای این نوشتار است.

نکته بسیار مهمی که همگان و به ویژه مدرسان و نویسندگان معارف مهدوی در زمینه طرح ضرورت معرفت به امام عصر باید تلاش کنند تا مخاطب درک قلبی درستی نسبت به این موضوع داشته باشد و افزون بر این به این نکته توجه کنند که در مقام استدلال نباید همان دلایلی که بر ضرورت وجود امام دلالت می‌کند را به عنوان برهان ضرورت معرفت امام بیاورند، چرا که بین ضرورت وجود امام و ضرورت معرفت وی تفاوت وجود دارد و لزوماً هر آنچه که وجودش برای حیات انسان ضروری است، معرفت به خود آن لازم نمی‌باشد. درست مثل اکسیژن که وجودش برای حیات مادی ما ضروری است؛ اما اگر کسی آن را نشناسد نیز از فواید آن محروم نمی‌شود، برای مثال اگر کسی هنگام خوردن سیب از ویتامین‌های موجود در آن بی‌خبر باشند، جهل، او را از بهره بردن از مواد مقوی سیب محروم نمی‌کند.

بنابراین در ارائه ضرورت معرفت به امام زمان باید به گونه‌ای عمل شود که معرفت امام عصر، شرط برخورداری از برکت‌های ایشان به حساب آید و عدم معرفت به ایشان مانع مهمی برای بهره بردن از آثار ویژه ایشان معرفی شود؛ بنابراین دیگر با این استدلال که امام واسطه فیض است و «بیمنه رزق الوری» و یا اینکه ضامن بقای زمین و زمینیان است و «ولولا الحجة لساخت الارض»، نمی‌توان ضرورت معرفت به ایشان را به آسانی ثابت کرد مگر اینکه اهل اندیشه و ذوق از این دلایل با فراست و زیرکی به عنوان مقدمه ضرورت معرفت به ایشان بهره گیرند.

این نوشتار برآن است القای ضرورت معرفت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را در قلب مخاطب، مورد توجه قرار دهد و از دلایلی استفاده کند که به طور اختصاصی ضرورت معرفت به امام زمان را تبیین می‌کند. شیوه ارائه این مطالب به صورت آموزش کاربردی و کارگاهی است. نگارنده خود نیز در تدریس‌های پیوسته، مطالب ارائه شده را با مخاطبان مختلف آزموده و تأثیر عینی آن را به لطف پروردگار متعال و عنایت حضرت ولی عصر مشاهده کرده و هم اکنون به درخواست برخی از دانش پژوهان و حتی مدرسان گرامی به صورت مکتوب در اختیار مهدی پژوهان محترم قرار داده است. در پایان، امید رضایت حضرت ولی الله الاعظم را درباره این اثر از خداوند متعال عاجزانه خواستارم.

قم مقدسه - حسن ملایی

حضرت

رویکرد اول: از دیدگاه انسان شناسی

گفتار اول. بایسته های علم آموزی

نخستین بحثی که با آن می توان به اهمیت فراگیری معارف مهدوی و به ویژه امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف پی برد، توجه و تأمل در هدف زندگی و بایدها و نبایدهای آن برای رسیدن به موفقیت و سعادت است. چگونگی این پیمایش در ضمن گام های زیر است:

گام اول. اهمیت علم آموزی در زندگی

سؤال: آدمی از لحظه ای که صبحگاه از خواب برمی خیزد تا لحظه ای که شبانگاه به خواب می رود، پیوسته در حال تلاش و تحمل رنج است. این همه تلاش و تحمل برای چیست؟ آیا همه کسانی که در زندگی تلاش و تکاپو دارند، حتماً به خواسته خود می رسند؟

پاسخ شما:

.....

.....

.....

پاسخ ما:

آینده، مهمترین موضوعی است که توجه به آن، دغدغه همیشگی هر انسانی را به دنبال داشته است؛ زیرا هر کسی یا به دلیل کمبودها و یا برای استعدادها و

ظرفیت‌هایی که در خود مشاهده می‌کند، افزون بر این آینده‌نگری، به دنبال تأمین سرنوشت نیک و سعادت‌مندانۀ بوده تا در بلندای قله‌اش، آرامش یابد و به رضایت برسد. اکنون که «ضرورت حرکت از ترکیب ما، از فطرت ما، از ساخت ما، مایه می‌گیرد»؛ بنابراین برای دستیابی به آن، هدفی را که به گمان خویش برآورنده نیکبختی ماست برگزیده و در تمام طول زندگی خود با تلاش و کوشش، برای به دست آوردن آن کوشش می‌کنیم. نیاز به جایگاهی امن همراه با آرامش و لذت، شوق و امید برای دستیابی به آینده‌ای با این ویژگی‌ها، فلسفه اصلی همه این حرکت‌ها و کوشش‌هاست.

برخی حرکت می‌کنند؛ اما حتماً و لزوماً به مقصد نمی‌رسند؛ زیرا منطق آنها این است که برویم تا ببینیم و البته تعداد این انسان‌ها کم نیست؛ در مقابل این افراد باید زبان به اعتراض گشود که چه منطقی می‌تواند چنین حرف باطلی را بر زبان آورد؛ آن هم با وجود سرمایه عمر ما که بسیار محدود است، درحالی که باید با نگاه دقیق و تدبیر عمیق‌تر چنین گفت: باید اول ببینیم، سپس حرکت کنیم.

در توضیح مطلب باید گفت درست است که سعی و تلاش، سهم زیادی در موفقیت و کامیابی ما دارد، اما همه کسانی که تلاش می‌کنند، لزوماً به موفقیت دست نمی‌یابند؛ چرا که موفقیت آدمی افزون بر سعی و تلاش در گرو انتخاب درست است؛ گزینشی که در آن، هم هدف و هم راه رسیدن به آن به دقت و درستی، انتخاب شده باشد. انسان برای این کار نیازمند ابزار سنجشی است که از آن به عقل تعبیر می‌شود؛ به همین دلیل است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ» و امیرالمومنین تأکید ورزید: «مِلَاكُ الْأَمْرِ الْعَقْلُ»؛^۱ چرا که معیار برتری انسان بر سایر موجودات عقل اوست و در روایت آمده است که: «الْعَقْلُ فَضِيلَةُ الْإِنْسَانِ»^۲ و سهم مهمی از زندگی انسان در گرو استفاده از عقل اوست: «عَدَمُ الْعَقْلِ عَدَمُ الْحَيَاةِ»؛^۳ بی خردی عین مردگی است؛ زیرا زندگی ای که در آن دستیابی به هدف واقعی و کمال آدمی نباشد، با مردگی هیچ تفاوتی نخواهد داشت: «الموت في حياتكم مقهورين».^۴

اما واضح است که عقل بدون داشتن مواد لازم توان سنجش و ارزیابی درست را نخواهد داشت؛ علم و آگاهی است که: «وَمَا يَعْزِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ»^۵ و به فرموده حضرت علی علیه السلام: «الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَقْلِ وَالْعَقْلُ تَابِعُهُ».^۶ بنابراین برای کامیابی باید پیش از حرکت صحیح، انتخاب درستی صورت گیرد و برای هرانخاب درست باید غذای علم را در اختیار عقل گذاشت و آنگاه از سنجش عقل در انتخاب خود بهره برد؛ به همین دلیل، امیرالمومنین علیه السلام به جناب کمیل می فرماید: «يَا كُمَيْلُ مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَأَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ».^۷ نتیجه نهایی از آنچه که درباره اهمیت جایگاه علم بیان شد آن است که اگر عقل مایه حیات آدمی و علم مایه حیات عقل است؛ پس علم مایه حیات آدمی بوده و زندگی انسان در پرتو دستیابی به آن است؛ چنانچه حضرت علی علیه السلام در این

۱. تحف العقول، ص ۵۴.

۲. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۰.

۳. همان.

۴. همان، ص ۸۶.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۵۱.

۶. «و [ولی] جز دانشوران آنها را درنیابند»؛ (عنکبوت (۲۹)، (۴۳).

۷. أمالی (صدوق)، ص ۶۱۶.

۸. تحف العقول، ص ۱۷۱.

بارہ فرمود: «اكتسبوا العلم یکسبکم الحیاة»^۱.

گام دوم. از ضرورت علمی یک چیز تا ضرورت عینی آن

سؤال: آیا هرکس به هر چه می داند، پایبند است؟ چرا خیلی از مردم با وجود دانستن خوبی یا بدی چیزی برای انجام یا ترك آن تعهدی ندارند؟ پاسخ شما:

.....
.....
.....

پاسخ ما:

علم و درك ضرورت یک چیز به دو صورت است:

اول. حصولی (اكتسابی): با درك عقلی و دانستن؛

دوم. حضوری (شهودی): با درك قلب و یافتن.

برای فهمیدن تفاوت این دو نوع درك می توانیم به مثال زیر توجه کرده و به این سؤال پاسخ دهیم که چرا اکسیژن مهم است؟ وجودش چه ضرورتی دارد؟ در پاسخ این سؤال، ممکن است شما چنین بگویید که اکسیژن عنصر حیات بخش موجودات زنده زمینی است و بدون آن، حیات مادی آنان ممکن نخواهد بود. این، یک علم حصولی است که با مطالعه کتاب و حضور در کلاس و مانند آن به دست می آید؛ اما اگر همین حالا نفس خود را برای دقایقی در سینه حبس نمایید؛ کاملاً به همین حقیقتی که به طور اکتسابی به آن علم پیدا کرده بودیم، درك شهودی و حضوری می یابیم.

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۵۰.

استادی می‌گفت: «من با این‌که می‌دانم آب در کوزه است، به سراغ آب نمی‌روم؛ چون تشنه نیستم، ولی با احتمال این‌که در چند کیلومتری آب هست حرکت می‌کنم، چه عطش را با خود دارم و آرام نمی‌گیرم. پس درک نیاز و افتقار و اضطرار، آن حلقه واسطی است که هم در مرحله دین‌شناسی و هم در مرحله عمل به آن نیاز داریم»^۱.

در حقیقت فایده اصلی از آگاهی به ضرورت يك موضوع، به درك قلبی آن مربوط است؛ زیرا تنها این درك و شناخت است که موجب عمل و حرکت تا رسیدن به هدف و دستیابی به فایده‌های آن می‌شود و گرنه چه بسیار معلوماتی که در ذهن همه وجود دارد، اما هیچ‌کس به لوازم آن پایبند نیست؛ بنابراین فرمودند: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ»^۲. این بدان جهت است که فرمانروای وجود ما و محل قصد، اراده و خواست ما؛ قلب و عنصر مرکزی روح ماست که: «القلب ملك وله جنود»^۳. امام صادق علیه السلام نیز در این باره فرمود:

اعْلَمْ يَا فُلَانُ! أَنَّ مَنَزِلَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَنَزِلَةِ الْإِمَامِ مِنَ النَّاسِ الْوَاجِبِ الطَّاعَةِ عَلَيْهِمْ أَلَا تَرَى أَنَّ جَمِيعَ جَوَارِحِ الْجَسَدِ شُرْطٌ لِلْقَلْبِ وَ تَرَاجِمُهُ لَهُ مُؤَدِّيَّةٌ عَنْهُ الْأُذُنَانِ وَ الْعَيْنَانِ وَ الْأَنْفُ وَ الْفَمُ وَ الْيَدَانِ وَ الرِّجْلَانِ وَ الْفَرْجُ فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا هَمَّ بِالنَّظَرِ فَتَحَ الرَّجُلُ عَيْنَيْهِ وَ إِذَا هَمَّ بِالِاسْتِمَاعِ حَرَّكَ أُذُنَيْهِ وَ فَتَحَ مَسَامِعَهُ فَسَمِعَ وَ إِذَا هَمَّ الْقَلْبُ بِالشَّمِّ اسْتَنْشَقَ بِأَنْفِهِ فَأَدَّى تِلْكَ الرَّائِحَةَ إِلَى الْقَلْبِ وَ إِذَا هَمَّ بِالنُّطْقِ تَكَلَّمَ بِاللِّسَانِ وَ إِذَا هَمَّ بِالْبَطْشِ عَمِلَتْ الْيَدَانِ وَ إِذَا هَمَّ بِالْحَرَكَةِ سَعَتِ الرِّجْلَانِ وَ إِذَا هَمَّ بِالشَّهْوَةِ تَحَرَّكَ الذَّكْرُ فَهَذِهِ

۱. وارثان عاشورا، ص ۲۴.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ص ۳۳۸.

۳. نهج الفصاحه، ص ۶۰۲.

كُلُّهَا مُؤَدِّيَةٌ عَنِ الْقَلْبِ بِالتَّحْرِيكِ؛ فلانی بدان که قلب نسبت به جسد انسانی در جایگاه امام است برای مردم که همه باید از او اطاعت کنند. مگر نمی بینی که تمام جوارح و اعضای جسد، اعوان و ایادی و مفسر قلب هستند. دو گوش و دو چشم و بینی و دهان و دو دست و دو پا و عورت خواسته های قلب را ادا می کنند. بنابراین هرگاه قلب خواسته اش نگریستن به چیزی باشد، انسان دو چشمش را می گشاید و زمانی که بخواهد بشنود، دو گوشش را حرکت داده و منفذ آنها را باز کرده تا مطلوب را بشنود و هر وقت میل داشته باشد بویی را استشمام کند، با بینی استنشاق کرده، در نتیجه بوی مطلوب به قلب می رسد و هنگامی که به سخن گفتن رغبت داشته باشد، به وسیله زبان سخن می گوید و در صورتی که مطلوبش گرفتن چیزی باشد، دستهایش به کار افتاده و آن چیز را می گیرد، و به فرض که مقصودش حرکت کردن باشد، دو پا سعی کرده و راه می روند و اگر محبوبش شهوت و غریزه باشد، نرینه شخص به حرکت و جنبش درمی آید. پس تمام این اعضاء و جوارح حرکت و فعالیت نموده تا خواسته قلب را انجام دهند و بدین ترتیب از او اطاعت می کنند.^۱

و شأن عقل چیزی جز وزارت و مشاوره و معرفی میزان ارزش يك شیء و درك خیر نیست که فرمودند: «إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرَ كُلُّهُ بِالْعَقْلِ».^۲ آری، اگر قلب در کشاکش عقل و هوای نفس، سخن عقل را برتری داد و در میدان جهاد با نفس پیروز شده و مهذب گردید، در واقع او را امیر سربازان خویش قرار می دهد: «الْعَقْلُ أَمِيرُ جُنُودِهِ».^۳

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. تحف العقول، ص ۵۴.

۳. کافی، ج ۲، ص ۴۷.

بنابراین در مسأله فراگیری و تعلیم علوم باید از ذهن فراتر رفته و قلب را هدف قرار داد و ابتدا ظرف دل را از هر آنچه که موجب بی تفاوتی نسبت به دانسته ها می شود، پیرایش و تزکیه نمود و آنگاه از آب حیات بخش علم در آن ریخت؛ چرا که روش رسول و معلم علم این است: «وَيُزَكِّهِمْ وَيُعَلِّمُهُم»^۱.

گام سوم. به عمل کار برآید

اگرچه در آیین اسلام بر علم آموزی تأکید فراوانی شده است؛ کما اینکه بخشی از این سفارشها در قبل آمد و نیز از رسول خدا بیان گردیده: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ»^۲. اما در دین هم، هدف اصلی از علم آموزی، دستیابی به درك و باور قلبی و یا همان چیزی است که گاهی از آن به معرفت تعبیر می شود؛ از همین روست که بر عمل به دانسته ها تأکید شده است؛ زیرا اولاً، از سویی عمل انسان نشانه صداقت در قبول حق و دستیابی به گوهر معرفت بوده و ثانیاً، از سویی دیگر، معرفت، بدون عمل اصلاً به دست نمی آید. امام صادق علیه السلام عقیده دارند که افزون بر آنکه خداوند عمل بدون پشتوانه معرفت را نمی پذیرد، اساساً عمل انسان نیز، نشان گردست یابی او به معرفت است؛ چنان که فرمود:

لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَلَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِعَمَلٍ فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ؛ خدا عملی را بدون معرفت نمی پذیرد و معرفت جز با عمل وجود ندارد؛ پس آن کس که معرفت یابد، این معرفت او را به سوی عمل می کشاند و کسی که عمل نمی کند، هنوز معرفتی برایش به دست نیامده است.^۳

۱. «و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد»؛ (آل عمران (۳)، ۱۶۴).

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۴۴.

بنابرین قرآن کریم با خطابى توبیخی مى فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» كِبَر مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ^۱.

جالب این جاست که برخلاف تصور عمومى از علم، در سخنى نورانى از رسول اعظم ﷺ، عمل به علم، خود بخشى از علم دانسته شده است؛ چنانکه از امام صادق عليه السلام روایت شده که:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا الْعِلْمُ؟ قَالَ: الْإِثْصَاتُ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْإِسْتِمَاعُ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْحِفْظُ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْعَمَلُ بِهِ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ!؟ قَالَ: نَشْرُهُنَّ.^۲

وآن قدر موضوع عمل به علم مهم بوده که پیامبر اکرم ﷺ از علم بدون عمل به خدا پناه برده و فرموده است:

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي يَضَادُّ الْعَمَلَ بِالْإِخْلَاصِ وَاعْلَمْ أَنَّ قَلِيلَ الْعِلْمِ يَحْتَاجُ إِلَى كَثِيرِ الْعَمَلِ، لِأَنَّ عِلْمَ سَاعَةٍ يُلْزِمُ صَاحِبَهُ اسْتِعْمَالَهُ طُولَ عُمُرِهِ.^۳

همه تأکيدها بر لزوم همراهى علم و عمل بدان جهت است که علم، همانند شمشیر دولبه‌اى است که اگر به آن عمل شود، به انسان سود مى‌رساند؛ چنان‌چه امام على عليه السلام در این باره فرمود: «تَعَلَّمُوا مَا شِئْتُمْ أَنْ تَعْمَلُوا، فَلَنْ يَنْفَعَكُمْ اللَّهُ بِالْعِلْمِ حَتَّى تَعْمَلُوا بِهِ»^۴، اما اگر به آن عمل نشود، انسان را به نابودى خواهد افکند. بنابر روایت:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَ، ثُمَّ عَادَ

۱. «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است به تسبیح خدا مى‌پردازند، و اوست ارجمند حکیم»؛ (صف (۶۱)، ۲-۳).

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۲.

۴. عدة الداعى ونجاح الساعى، ص ۷۶.

لَيْسَ أَلْ عَنْ مِثْلِهَا؛ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: مَكْتُوبٌ فِي الْإِنْجِيلِ لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لَمَّا تَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ صَاحِبُهُ إِلَّا كُفْرًا وَ لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا؛ مردی خدمت امام چهارم آمد و از او مسائلی پرسید و آن حضرت پاسخ داد، سپس بازگشت تا همچنان از امام سؤال کند. حضرت فرمود: در انجیل نوشته شده است که تا بدان چه دانسته‌اید عمل نکرده‌اید، از آنچه نمی‌دانید نپرسید، همانا علمی که به آن عمل نشود، جز کفر [ناسپاسی] داننده و دوری او را از خدا نیفزاید.^۱

منظور از بیان آنچه که تنها نمونه کوچکی از اهتمام و تأکید معصومین بر همراهی علم و عمل است ذکر این حقیقت است که قصد و نیت ما در فراگیری هر علمی از جمله علوم دینی و معارف مهدوی، باید عمل خالصانه به آموخته‌ها باشد تا این علوم از مغز به قلب سرایت کرده و از دانسته به باور تبدیل گردد؛ چرا که در لحظات سخت جان‌کندن و حسابرسی فقط و فقط، این ایمان و باورهای قلبی هستند که به کمک ما خواهند آمد و تنها راه استقرار ایمان در قلب، عمل می‌باشد؛ امام صادق عليه السلام در این باره فرمود:

لَا يَثْبُتُ لَهُ الْإِيمَانُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْعَمَلُ مِنْهُ؛ ایمان جز با عمل در دل مومن تثبیت نمی‌شود و عمل جزیی از ایمان است.^۲

گام چهارم. اولویت بندی در علم‌آموزی

سؤال: آیا فراگیری علم و دانش بدون تدبیر و اهمیت سنجی مناسب است و یا اینکه در فراگیری علوم هم اولویت بندی لازم است؟ به عبارت دیگر آیا علوم از نظر ارزش و اهمیت رتبه بندی شده‌اند؟

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۳.

پاسخ شما:

.....
.....
.....

پاسخ ما:

در يك اعتبار و با توجه به نیازها می توان علم را به چهار دسته تقسیم کرد: زیان آور، بی فایده، مفید و ضروری. پس از تشویق به علم آموزی در دین، سفارش پیشوایان دین - افزون بر حکم عقل به محدود بودن سرمایه ها - بر پرداختن به علوم ضروری است؛ چرا که اساساً در منطق ایشان هر کاری را باید با توجه به اهمیت آن طبقه بندی کرده و به مهم ترین ها پرداخت.

برای نمونه: حضرت علی علیه السلام در این باره فرموده است:

من اشتغل بغير المهم، ضیع الأهم؛ آنکه به چیزی غیر مهم خود را مشغول دارد، مهمتر را از دست می دهد.

و نیز فرمود:

من اشتغل بغير ضرورته، فوّته ذلك منفعته؛ هر کس به امور غیر لازم سرگرم گردد، منافع خویش را از دست می دهد.^۱

در باب علم و علم آموزی نیز همین امر مورد توجه آن بزرگواران بوده است؛ چنانکه امیرالمؤمنین در این باره فرمود: «العلم أكثر من أن يحاط به فخذوا من كل علم أحسنه».^۲ و در بیان نورانی دیگری چنین بیان کرد که:

إن رأيك لا يتسع لكل شيء ففرغه للمهم؛ رأی (و ذهن) تو برای همه چیز

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۲۶.

۲. همان، ص ۶۳۶.

۳. همان، ص ۹۸.

جا ندارد، آن را برای مسائل مهم خالی کن.^۱

از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که:

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد، جماعتی را دید که گرد مردی جمع شده‌اند. فرمود: چه خبر است؟ گفتند: علامه است. فرمود: علامه یعنی چه؟ گفتند: داناترین مردم درباره دودمان عرب، حوادث ایشان، روزگار جاهلیت و اشعار عربی است. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهْلُهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمُهُ. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ؛ اینها علمی است که دانش را زیانی ندهد و عالمش را سودی نبخشد؛ سپس فرمود: همانا علم سه چیز است: آیه محکم، فریضه عادل، سنت پا برجا، و غیر از اینها فضل است.^۲

در این باره و در بحث از جایگاه معارف مهدوی بیشتر سخن خواهیم گفت.

گام پنجم. معرفتی که از نان شب هم لازم‌تر است!

سؤال: حال که لزوم اولویت بندی در علوم و فراگیری آن روشن شد، فکر می‌کنید کدام معرفت و آگاهی در زندگی ما نسبت به علوم دیگر، مهم‌تر و فراگیری آن ضروری‌تر است؟ اصلاً چگونه باید ضروری‌ترین علم را در زندگی خود تشخیص دهیم؟

پاسخ شما:

.....

.....

.....

۱. همان، ص ۲۴۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۲.

پاسخ ما:

برای دستیابی به پاسخ چنین پرسشی، باید از جایگاه هریک از علوم و میزان تأثیرگذاری آن در زندگی و سرنوشت خود آگاهی داشته باشیم؛ زیرا علوم همانند غذاهای گوناگونی هستند که در اختیار ما قرار دارند. همان گونه که ارزش غذایی هر غذا نسبت به غذاهای دیگر متفاوت و تأثیر آن نیز در بدن ما متفاوت است، علوم گوناگون نیز چنین هستند. امامان بزرگوار ما نیز میزان تأثیرگذاری علوم بر عاقبت زندگی و سرنوشت ما را بهترین ملاک برای ارزش گذاری آنها بیان کرده اند؛ از جمله آنکه امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود:

أُولَى الْعِلْمِ بِكَ مَا لَا يَصْلُحُ لَكَ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَ أَوْجَبُ الْعِلْمِ عَلَيْكَ مَا أَنْتَ مَسْئُولٌ عَنْهُ وَ الزَّمُ الْعِلْمِ لَكَ مَا دَلَّكَ عَلَى صَاحِبِ قَلْبِكَ وَ أَظْهَرَ لَكَ فَسَادَهُ وَ أَحْمَدُ الْعِلْمِ عَاقِبَتَهُ مَا زَادَ فِي عَمَلِكَ الْعَاجِلِ فَلَا تَشْغَلَنَّ بِعِلْمٍ لَا يَضُرُّكَ جَهْلُهُ وَ لَا تَغْفُلَنَّ عَنْ عِلْمٍ يَزِيدُ فِي جَهْلِكَ تَرْكُهُ؛ سزاوارترین علمی که باید به دنبالش باشی، آن علمی است که بدون آن عملت خراب می شود و واجب ترین علم آن است که فردای قیامت در مورد عمل به آن از تو سؤال خواهند کرد و لازم ترین علم آن است که صلاح و فساد قلب و جانست را به تو بنمایاند و پسندیده ترین عاقبت و سرانجام را علمی دارد که موجب شود کارهای نیک تو در دنیا زیاد شود، پس مبادا وقت و عمر خود را صرف آموختن چیزی کنی که اگر ندانی ضرری به حال تو ندارد و مبادا از علمی که ترکش موجب زیاد شدن جهلت می گردد، غافل بمانی.^۱

آنچه در این میان مهم است این است که بدانیم، شناسایی نقش علوم در زندگی و ارزش گذاری و اولویت بندی آنها نسبت به یکدیگر، نیازمند شناخت

۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۵۴.

درست ما از زندگی و انتظارات ما از آن و هدفی است که در زندگی به دنبال آن هستیم؛ زیرا تا ما از زندگی و مقصود و هدفمان، شناخت درستی نداشته باشیم هرگز از جایگاه و میزان اهمیت يك علم که در حقیقت نقش راهنما برای رسیدن به اهدافمان را دارد، درک درستی نخواهیم داشت؛ چنانچه در روایت آمده است: «من جهل نفسه کان بغیره أجهل»^۱. آری، تنها در این صورت است که اهمیت يك معرفت و ضرورت فراگیری آن را نه با عقل صرف که با قلب خویش درك نموده و به طور طبیعی مشتاقانه در پی دست یابی به آن خواهیم بود. به همین دلیل است که قرآن به تفکر درباره خود تشویق کرده و فرموده است: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»^۲ و «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ»^۳. پیشوایان دین نیز به پیروی از کتاب وحی به دست آوردن معرفت نفس را تأیید کرده‌اند و بر آن تأیید زیادی داشته‌اند. خوب است به برخی از این موارد که در سخنان امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام است، درنگی نماییم:

معرفة النفس أنفع المعارف؛ معرفت نفس خود سودمندترین معرفتهاست.^۴
من عرف نفسه فقد انتهى إلى غاية كل معرفة و علم؛ هر که نفس خود را بشناسد، پس به تحقیق که به نهایت هر معرفت و علمی برسد.^۵
رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ؛ خدا بیامرزد مردی را که بشناسد قدر خود را و از حد خود درنگدرد.^۶

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَنْ سَبِيلِ النَّجَاةِ وَ خَبَطَ فِي الضَّلَالِ وَ

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۲۷.

۲. «و در خود شما؛ پس مگر نمی بینید؟» (ذاریات (۵۱)، (۲۱)).

۳. «آیا در خودشان به تفکر نپرداخته‌اند؟» (روم (۳۰)، (۸)).

۴. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۱۲.

۵. همان، ص ۶۵۰.

۶. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۳.

الْجَهَالَاتِ؛ هر که نفس خود را نشناسد، از راه رستگاری دور گردد و خود را در گمراهی و نادانیها بیندازد.^۱

العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن كل ما يبعدها و يوبقها؛ عارف واقعی کسی است که نفس خود را بشناسد، پس او را آزاد کند و او را از هر چه دور می کند پاک گرداند و هلاک می گرداند.^۲

بنابراین وقتی امامان معصوم علیهم السلام ما را به شناخت خویش، استعدادها و ضعفها سفارش کرده اند، شایسته است کمی درباره ارزش خود، زندگی، معنی، هدف و راه دستیابی به آن بیندیشیم؛ زیرا جز این چگونه می توانیم ادعا و انتظار شناخت و معرفت امام زمان را داشته باشیم در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره فرموده اند:

كَيْفَ يَعْرِفُ غَيْرَهُ مَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ؛ چگونه می شناسد غیر خود را کسی که نفس خود را نمی داند.^۳

گفتار دوم. جایگاه معرفت امام در هندسه زندگی

گام اول. مفهوم زندگی

سؤال: هر کدام از ما سال های زیادی است که زندگی می کنیم؛ اما آیا تا به حال اندیشیده ایم که زندگی چیست؟ و اصلاً چه تفاوتی میان زندگی من با زندگی يك درخت یا اسب وجود دارد؟

پاسخ شما:

.....

۱. همان، ص ۲۳۳.

۲. همان، ص ۲۳۹.

۳. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۱۸.

پاسخ ما:

درباره مفهوم «زندگی» باید گفت: اگرچه به قول علامه شهید مطهری: «با اینکه حقیقت حیات بر بشر مجهول و یا غیر قابل درک است، آثار حیات و زندگی از همه چیز نمایان تر و آشکارتر است»^۱ و آن را از موجود بی جان متمایز می کند، اما با مرور کوتاهی بر کاربرد این واژه در میان مردم در تعریفی بسیار ساده و عمومی می توان گفت: زندگی، به مدت زمان محدود از تولد تا مرگ گفته می شود که آثار حیات یعنی درک (آگاهی) و تحرك (عكس العمل) در موجودی آشکار می گردد، که البته معمولاً برای دستیابی به هدفی است؛ با وجود این باید بدانیم چگونگی و جلوه های حیات گیاهان و حیوانات با هم متفاوت است و همان طور که حیوان نسبت به گیاه، از درجه بالاتری از ظهور حیات برخوردار است؛ انسان نیز در مقایسه با حیوان چنین است. اما تفاوت زندگی انسانی و ویژگی های مخصوص این نوع زندگی نسبت به حیات حیوانی در چیست؟

در پاسخ به این پرسش هم باید گفت: قرآن کریم این کتاب زندگی بشریت، درباره زندگی موجودات، نگاه ویژه ای به حیات انسانی دارد و به قول شهید مطهری: «در قرآن يك نوع حیات دیگر غیر از این حیات برای انسان اعلام شده است. انسان از نظر منطق قرآن کریم ممکن است زنده باشد؛ یعنی در میان مردم راه برود، قلبش ضربان داشته باشد، اعصابش کار کنند، خون در بدنش در جریان باشد، ولی در عین حال مرده باشد. این تعبیر اساساً از خود

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۳، ص ۳۷۰.

قرآن است. مثلاً قرآن می‌گوید: «لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا»^۱ مردم را به دودسته تقسیم می‌کند: مردم زنده و مردم مرده، و پس می‌گوید این قرآن روی افرادی اثر دارد که شائبه‌ای از حیات در آنها باشد»^۲. در واقع می‌توان چنین ادعا کرد که قرآن کریم مراتب حیات مختلفی را درباره موجودات در نظر دارد.

علامه طباطبایی نیز در این باره می‌فرماید:

حیات که در مقابل موت؛ یعنی باطل شدن مبدأ اعمال حیاتی قرار دارد، برگشت معنایش بر حسب تحلیل به این است که موجود دارای حیات دارای چیزی است که به وسیله آن، آثار مطلوب از آن موجود مترتب بر آن موجود می‌شود، هم چنانکه موت عبارت است از اینکه آثار مطلوب از آن موجود بر آن موجود مترتب نشود، پس زنده شدن زمین به معنای آن است که زمین گیاه خود را برویاند و سرسبز گردد، برخلاف زمین مرده که این اثر بر آن مترتب نمی‌شود... و زنده بودن انسان عبارت است از اینکه در مسیری قرار داشته باشد که فطرت، او را به سوی آن مجری هدایت می‌کند.^۳

با این وصف، روشن است که زندگی موفق آدمی به آن نوع از زندگی گفته می‌شود که اولاً، نشانه‌های انسانی حیات در آن پدیدار باشد؛ ثانیاً، انسان را به اوج آثار حیات انسانی وی برساند. جالب اینکه در قرآن کریم آشکارا به این دو ویژگی اشاره شده است؛ برای نمونه، قرآن کسی را زنده معرفی می‌کند که نیروی درك و اندیشه وی در رویارویی با معارف الهی فعال باشد: «لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا» و نیز از هدایت الهی بهره ببرد: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا

۱. «تا هر که را [دلی] زنده است بیم دهد»؛ (یس (۳۶)، ۷۰).

۲. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۵، ص ۴۴۷-۴۵۰.

۳. ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۷۳.

يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ^۱. به روشنی برمی آید که یافتن چنین زندگی فقط مخصوص آدمی است.

گام دوم. کشف استعدادها برای شناخت هدف زندگی

سؤال: اکنون که گفته شد انسان دارای یک زندگی ویژه و در حقیقت، انسانی زنده است که آثار ویژه يك انسان از او صادر شود، سؤال این است که هدف اصلی و کمال زندگی و در نتیجه آثار يك زندگی انسانی چیست تا علومی که برای رسیدن به این هدف مهم است را شناخته و فراگیریم؟ اصلاً چگونه می توان به کمال و آثار زندگی انسانی پی برد؟

پاسخ شما:

.....

.....

.....

پاسخ ما:

برای دست یابی به پاسخ این سؤال باید به سراغ نیازها، استعدادها و قابلیت های ویژه انسان رفت؛ زیرا کمال انسان فعلیت یافتن و ظهور همین استعدادها و ظرفیت های ویژه است و سرانجام به صورت آثار ویژه زندگی انسانی در او نمود پیدا می کند و موجب لذت و سرور وی می شود. اگر بخواهیم به این ظرفیت ها دست پیدا کنیم باید خواسته ها و آرزوهای او را بررسی کنیم و با تحلیل آنها، میزان استعداد آدمی را کشف نماییم. اینجا است که باز به اهمیت موضوع معرفت نفس پی می بریم که پیش از این برخی از احادیث مربوط به آن بیان

۱. «آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن، در میان مردم راه برود»؛ (انعام (۶)، ۱۲۲).

شد.

اگر از ما بپرسند که شما چه آرزویی در سر دارید؟ هریک از ما به موردی اشاره می‌کنیم که البته جمع‌آوری این موارد خودش مجموعه وسیعی از آرزوهای انسانها را تشکیل می‌دهد.

فعالیت: آرزوی‌های خود را بیان کنید.

پس از تصور و یادآوری این آرزوها نوبت به تحلیل آنها می‌رسد. در بررسی آرزوها باید به سؤالهای زیر پاسخ دهیم:

اول. آیا شما به همان آرزویی که گفتید قانع هستید و یا اینکه اگر ممکن باشد، دوست دارید همه آرزوهایی که حتی دیگران گفته‌اند را داشته باشید؟ پاسخ آن به طور قطع مثبت است.

دوم. آیا در مورد آرزوهای خود، دوست دارید نوع بی‌کیفیتش را داشته باشید یا جنس باکیفیتش را؟

پاسخ: معلوم است که همه ما دوست داریم بهترین و باکیفیت‌ترین را در اختیار داشته باشیم.

سوم. آیا دوست دارید که آنچه را می‌پسندید، به صورت موقتی داشته باشید یا دائمی و همیشگی؟

پاسخ: بی‌تردید همه ما می‌خواهیم همیشه آنچه را که به دست آورده‌ایم، با خود داشته باشیم.

بنابراین همه ما می‌خواهیم همیشه بمانیم و بتوانیم هر آنچه را که می‌خواهیم همیشه در اختیار داشته باشیم و از آنها پیوسته بدون هیچ درد ورنجی لذت ببریم. در حقیقت عناصر اصلی آرزوهای ما عبارتند از: به دست آوردن همه چیز (تمامیت)؛

با بهترین شرایط (کیفیت)؛

و برای همیشه (ابدیت).

با شناخت این سه عنصر، نسبت به ماهیت خود به معرفتی دست می‌یابیم که عبارت است از گستردگی در آرزوها با وجود نیازمندی؛ بنابر فرموده حضرت علی: «وَتَحَسِبُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ».^۱

توپنداری همین جرم صغیری جهانی در نهادت هست پنهان

این معرفت بسیار با ارزش است؛ زیرا کسی که قیمت خود را بیابد و به این معرفت دست یابد، هرگز خود را ارزان نمی‌فروشد که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ لَمْ يُهِنْهَا بِالْفَانِيَّاتِ؛ هر که قدر نفس خود را بشناسد، آنرا به مطالب فانی شونده خوار نگرداند».^۲ چنین شناختی از خود، در گام بعدی؛ یعنی شناخت هدف حقیقی زندگی، تأثیر بسزایی خواهد داشت.

با توجه به آنچه که درباره آرزوها بیان کردیم، زندگی کنونی و ناخالص ما باید تلاشی باشد برای دستیابی به زندگی ناب و پاک و خالصی که در آن پایدار و جاودانه‌ایم و می‌توانیم از آن لذت نامحدود ببریم؛ زیرا انسان دنبال لذت و سعادت است که از يك طرف گوارا و خوشایند و از سوی دیگر پایدار و مستمر باشد. اگر زندگی برای آدم لذتی نداشته باشد، بی‌فایده است و اگر چنانچه لذت داشته باشد، اما لحظه‌ای باشد و از پایداری و ثبات برخوردار نباشد، درد فراق و از دست دادن آن، بیش از لذتی است که انسان می‌برد. فطرت انسان، زندگی و حیاتی را می‌جوید که هم دارای خوشی و لذت بوده، سعادت آفرین باشد و هم ثابت و پایدار بماند.^۳

۱. الوافی، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۲۷.

۳. راهیان کوی دوست، ص ۲۲۱.

این؛ یعنی بهره‌گیری از حداقل زندگی کنونی برای رسیدن به حداکثر زندگی که: «إِنَّمَا خَلَقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ»^۱ و «وَلَيْسَ لِأَنفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»^۲. دستیابی به این زندگی خالص، همان کمال انسانی است که البته با خود آثار ویژه‌ای را به همراه دارد که موجودات دیگر از آن بی‌بهره‌اند.

گام سوم. هدف زندگی و معیارهای شناخت آن

سؤال: اکنون که زندگی کنونی ما تلاشی برای رسیدن به حقیقت زندگی است که در آن همه آرزوها و لذت‌های نامحدود متصور است و کمال واقعی در آن نهفته می‌باشد، باید به دنبال عامل و سببی باشیم که ما را در راه رسیدن به این کمال، قدرتمند می‌کند. این همان چیزی است که هدف ما در زندگی به شمار می‌رود، سؤال مهم برای تشخیص مصداق واقعی هدف زندگی این است که چه کسی یا چه چیزی ما را به این قدرت می‌رساند؟ کسی که ما را به کمال مطلوب می‌رساند، کیست؟ آیا او همان پدر، مادر، همسر، معشوق، رفیق و رئیس ماست؟ آیا شهرت ریاست و ثروت است؟ شما رسیدن به کدام يك را برای فعالیت‌های خود انتخاب کرده‌اید؟

پاسخ شما:

.....
.....
.....

پاسخ ما:

در مقدمه باید گفت یافتن پاسخ این سؤال و شناسایی مصداق حقیقی برای

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۷۲.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.

کسی که چنین قدرتی را در اختیار ما قرار می دهد، ضروری ترین علم و معرفتی است که هر انسانی برای معنی بخشی و هدفمندی زندگی خویش به آن نیازمند است؛ از همین رو امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ». ^۱ توجه محدود بودن سرمایه عمر، اهمیت انتخاب هدف زندگی را مشخص می کند، چرا که در صورت اشتباه در انتخاب هدف درست برای زندگی، تمام سرمایه و تلاش های انسان به هدر خواهد رفت. بنابراین باید ملاك درستی برای انتخاب خود داشته باشیم؛ اما این معیار چیست؟

معیار درست برای انتخاب هدف زندگی؛ یعنی همان عاملی که ما را به کمال و آثار ویژه انسانی می رساند، عناصر سه گانه ای است که با مطالعه در وجود خویش و در بحث آرزوها به آن اشاره کردیم، چرا که معتقدیم: «من عرف نفسه عرف ربه». باید اعتراف کنیم، فقط عامل و سببی شایستگی هدف بودن در زندگی ما را دارد که بتواند به ما نیرویی بدهد که در نتیجه آن بتوانیم به حیات و آرزوهای نامحدود خود برسیم؛ زیرا پیش از این گفتیم که ما همه چیز را برای همیشه و در بهترین کیفیت می خواهیم.

حال از خود می پرسیم کداميك از مواردی که بیان شد، معیارهای مورد نظر ما را در رسیدن به آرزوهایمان دارد؟ آیا انسانهایی همچون پدر، مادر، همسر، فرزند، رئیس و دیگران توانایی لازم برای این کار را دارند؟ آیا شهرت و ریاست می تواند ما را به این آرزوها برساند؟

شاید بگویید که ثروت و پول زیاد می تواند همه آرزوها را در بهترین کیفیت به ما بدهد، اما حتی به فرض قبول چنین ادعایی، آیا ثروت قادر است که بهره برداری همیشگی از این آرزوها را نیز در اختیار ما قرار دهد؟

۱. کفایة الأثر، ص ۲۶۲.

این سؤال مهم است که همه می‌دانیم بالأخره روزی خواهیم مرد و مرگ گریبان همه ما را خواهد گرفت؛ در نتیجه حتی اگر به همه آرزوها دست یابیم، تا وقتی زندگی جاودان نداشته باشیم، نمی‌توانیم استفاده و لذت همیشگی از آنها داشته باشیم. آیا پول یا هر چیز دیگری می‌تواند جلوی مرگ را برای همیشه بگیرد و به ما حیات جاودانه بدهد؟

مسلم است که نه پول و نه همه چیزهایی که در اطراف ما هستند، چنین قدرتی برای رسیدن به کمال انسانی؛ یعنی زندگی جاویدان و توانایی نامحدود و لذت بی‌کران را ندارد، پس باید ببینیم چه چیزی یا چه کسی از چنین قدرتی برخوردار است و می‌تواند مسأله مرگ را حل کند؟ چرا که اگر کمال انسان در جاودانگی و بی‌نهایت طلبی است موضوعی به نام مرگ در مسیر زندگی او قرار گرفته است که بر جاودانگی انسان اثر می‌گذارد و بدیهی است که حل آن در تعیین و انتخاب هدف زندگی مؤثر خواهد بود.

گام چهارم. مشکل مرگ، رسوایی مکتب‌های بشری و ادعای اسلام

سؤال: با در نظر گرفتن مطلب پیشین که هیچ یک از اطرافمان، توان از بین بردن مرگ را- به عنوان بزرگترین مشکل در مسیر دستیابی به آرزوها- ندارد، پرسش اینجاست که آیا آیین و مکتبی توانسته است برای حل این مشکل راه حلی ارائه دهد؟

پاسخ شما:

.....

.....

.....

پاسخ ما:

با نگاهی بر آیین‌های موجود در جهان که ادعای به سعادت رساندن انسان را دارند، مشخص می‌شود که هیچ يك از مکتب‌های بشری و ایسم‌های موجود حتی ادعای جاودانگی برای انسان نکرده‌اند و مرگ را پایان زندگی می‌دانند؛ بنابراین راهی برای کنار گذاشتن این مانع در مسیر رسیدن به آرزوهای نامحدود پیشنهاد نکرده‌اند. در واقع مسأله مرگ، تیر خلاصی است که همه ایده‌ها و مکتب‌های بشری را با همه ادعاهای پرسرو صدایشان، به کام نابودی می‌فرستد و ناکارآمدی آنان را ثابت می‌کند.

البته آیین‌های الهی که به وجود خالق برای جهان و انسان باور دارند، بشارت جاودانگی همراه با سعادت مندی را فقط برای افراد ویژه‌ای در نظر می‌گیرد، اما از آنجا که آیین اسلام، آخرین نسخه دین الهی و کامل‌ترین آنهاست، بنابر حکم عقل - که بیان تفصیلی آن باید در جایی دیگر انجام شود - بر ادیان دیگر برتری دارد؛ بنابراین سزاوار است نگاهی به متون اسلامی و قرآن کریم بیاندازیم تا نظر اسلام را جویا شویم.

مروری بر قرآن کریم نشان می‌دهد که این کتاب آسمانی به هر سه ویژگی آرزوهای ما اشاره کرده است؛ یعنی هم در مورد بی‌نهایت طلبی و تمامیت‌خواهی انسان، آنجا که بهشتیان را وصف می‌کند؛ می‌فرماید: «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا»^۱ و در مورد کیفیت طلبی او می‌فرماید: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»^۲ و در مورد جاودانگی نیز با عبارت «خالدين» و «ابقى» - که در همین دو آیه اشاره شده - آشکارا در این باره سخن می‌گوید و بدین ترتیب به کسانی که شرایط مورد نظر اسلام را به دست آورند، وعده رسیدن به آرزوها با همان

۱. «جاودانه هر چه بخواهند در آنجا دارند. پروردگار تو مسؤول [تحقق] این وعده است» (فرقان (۲۵)، ۱۶).

۲. «با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است»؛ (اعلی (۲۵)، ۱۷).

عناصر سه‌گانه را می‌دهد.

گام پنجم. اسلام و حل شگفت‌انگیز مسأله مرگ

سؤال: شاید این سؤال به وجود آید که مشکل اساسی همه این عوامل از جمله ثروت در رساندن انسان به کمال او، ناتوانی در حل مسأله مرگ و جاودانگی انسان بوده است؛ اکنون اسلام چگونه با توجه به قطعی بودن مرگ برای انسان ادعای تأمین جاودانگی برای انسان را دارد؟

پاسخ شما:

.....
.....
.....

پاسخ ما:

در پاسخ به این پرسش مهم باید به دو نکته توجه کرد:
اولاً، استدلال آیین اسلام بر این مطلب آن است که خداوندی که حی محض است و هستی و انسان را آفریده، توان استمرار بخشی به زندگی انسان و نیز برآورده کردن همه آرزوهای او- حتی اگر بی‌پایان باشد- را دارد؛ زیرا او هم خالق مرگ است و هم خالق آفریننده زندگی: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ». قرآن کریم در این باره، ماجرای فردی را بیان می‌کند که با دیده انکار به معاد و وجود زندگی پس از مرگ می‌نگریست و آنگاه این گونه پاسخ داد: «مگر آدمی ندانسته است که ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم، پس به ناگاه وی ستیزه‌جویی آشکار شده است. و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: «چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می‌بخشد؟» بگو:

«همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر [گونه] آفرینشی دانا است». همو که برایتان در درخت سبزه فام اخگر نهاد که از آن [چون نیازتان افتد] آتش می افروزید. آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده توانا نیست که [باز] مانند آنها را بیافریند؟ آری، آفریننده دانا اوست. چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می گوید: «باش» پس [بی درنگ] موجود می شود.^۱ ثانیاً، موضوعی که اسلام طرح می کند تغییر نگرش نسبت به مرگ است؛ زیرا این آیین، مرگ را پایان زندگی نمی داند، بلکه آن را بخشی از زندگی و گذرگاهی بین زندگی دنیا و آخرت معرفی می کند. بنابراین علت وعده تأمین جاودانگی از سوی قرآن کریم، برای این است که در قاموس قرآن و اسلام اولاً، خالق و پروردگار جهان معدن حیات و خالق آن است و ثانیاً، حیات انسانی، ادامه دار و دارای مراحل است که زندگی در دنیا تنها يك مرحله از آن است و پس از دنیا، زندگی اخروی او آغاز می گردد و اتفاقاً تجلی زندگی واقعی و خالص و نیز آثار آن در مرحله حیات آخرت است: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۲ و به همین جهت در وصف زندگی دنیوی در مقایسه با زندگی اخروی می فرماید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ»^۳. از این رو تمام انتقاد قرآن نسبت به شیوه اشتباه زندگی و دنیاگزینی برخی انسانها به همین نکته برمی گردد و در مقابل تصور غلط کسانی که می گویند: «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا»^۴ زندگی نیست جز همین زندگانی دنیایی ما که می میریم و زنده می شویم، می فرماید: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»^۵، بلکه شما

۱. یس (۳۶)، ۷۷-۸۲.

۲. «و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می دانستند»؛ (عنکبوت (۲۹)، ۶۴).

۳. «و زندگی دنیا در [برابر] آخرت جز بهره ای [ناچیز] نیست»؛ (رعد (۱۳)، ۲۶).

۴. «غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست؛ می میریم و زنده می شویم»؛ (جاثیه (۴۵)، ۲۴).

زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید درحالی که آخرت بهتر و پایدارتر است»^۱.
در حقیقت با تبیین زندگی انسانی از دیدگاه قرآن و مرحله پایانی زندگی که از آن به آخرت تعبیر شده است، اسلام تغییری اساسی در نگرش به ماهیت انسان به وجود می‌آورد و برخلاف کسانی که گمان می‌کنند آدمی همین گوشت و پوست مادی است، وجود عنصر دیگری در ترکیب وجودی انسان به نام «روح» را معرفی می‌کند که حقیقت هویت اوست: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۲. آری، انسان با توجه به همین قدر و ارزش و با توجه به همین وسعت وجودی اش امتداد و ادامه عظیم خویش را احساس می‌کند. احساس می‌کند که مرگ يك تولد است. می‌یابد که موت، يك مخلوق است و وجود بزرگ‌تر؛ وجودی که حتی از حیات جلوتر است: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ». می‌فهمد که موت يك امر وجودی است نه عدمی. شروع است نه تمام شدن. انسانی که حتی با مرگش متولد می‌شود، نمی‌تواند حرکتش را به هفتاد سال محدود کند، اینجاست که عشق به معاد مطرح می‌شود. او احساس می‌کند ادامه دارد و به ادامه خویش نه تنها شناخت که عشق پیدا می‌کند. تنها معرفت معاد مطرح نیست که عشق به این امتداد مطرح است: «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»^۳.

بنابراین قرآن کریم در قدم اول با ارائه مراتب زندگی (جمادی، گیاهی، حیوانی، انسانی) و نیز مراحل زندگی (دنیوی و اخروی) بینشی جدید به انسان می‌دهد و نگرش او را نسبت به زندگی و حتی نسبت به حقیقت خود تغییر می‌دهد

۱. اعلی (۸۷)، ۱۶-۱۷.

۲. «پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید»؛

(حجر (۱۵)، ۲۹).

۳. حرکت، ۱۸-۱۹.

سپس از کمال و جایگاه تجلی آن، آثار ویژه زندگی آدمی، توانمندی های او و نیز هدف آفرینش او سخن می گوید.

با در نظر گرفتن این بینش جدید است که گاهی در قرآن کریم واژه زندگی، به حاصل زندگی و هدف آن، گفته می شود. قرآن به کسانی «زنده» می گوید که به نهایت آثاری که از يك زندگی تصور می شود رسیده باشند؛ برای نمونه درباره شهدا می فرماید:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند، شادی می کنند که نه بیمی برایشان است و نه اندوهگین می شوند».

چنان چه می بینید در این آیه ویژگی هایی که درباره يك زندگی سعادت مندانه و نهایت آرزوی هر کسی است (شهادت) بیان شده است.

گام ششم. بندگی خالق زندگی، هدف آفرینش و حقیقت زندگی

با نگاهی قرآنی به زندگی انسان دریافتیم که آدمی حیات ویژه ای در مقایسه با موجودات دیگر دارد و تا زمانی که به آن نرسیده باشد، انسان مرده ای بیش نیست، حتی اگر حرکت و جنبش داشته باشد. دستیابی به این حیات ویژه که او را در مسیر حرکت به سوی کمال؛ یعنی جاودانگی، رشد و لذت بی نهایت قرار می دهد تنها در گرو عبودیت و بندگی خداست، چرا که اگر

۱. آل عمران (۳)، ۱۶۹-۱۷۰.

پروردگار جهان، تنها کسی است که توانایی بخشیدن حیات جاودانه به انسان را دارد: «هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»^۱ و همه دارایی‌ها در دست اوست: «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، پس فقط او قدرت برآوردن تمام آرزوها در بهترین کیفیت را داراست؛ بنابراین بدیهی است که باید او را باور کرد و برای رسیدن به حیات جاودانه بر او توکل نمود که: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»^۲ و طوق بندگی او را برگردن نهاد و از او فرمان‌بری کرد تا به همه آرزوها دست یافت که «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»^۳. اگر خدا، خالق و رب آدم و عالم است، پس عبودیت و بندگی او همان هدف آفرینش انسان است و قرآن کریم نیز که سخن خداست آشکارا در این باره می‌گوید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۴ که به دنبال آن کمال ما نیز به دست می‌آید. پس باید به او اعتماد کرد و ولایت و سرپرستی او را پذیرفت و تنها او را محور زندگی خود قرار داد؛ زیرا تنها در این صورت است که ما از تاریکی‌های جهل و عجز به نور علم و قدرت منتقل می‌شویم که: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۵.

گام هفتم. عبودیت، نیازمند معرفت

سؤال: چگونه می‌توان عبادت خدا را به جای آورد؟ برای پیروزی در مسیر عبودیت او که حقیقت زندگی ما به سوی کمال است، چه پیش‌نیازی لازم

۱. «زنده و برپادارنده است»؛ (بقره ۲، ۲۵۵).

۲. «و بر آن زنده که نمی‌میرد توکل کن»؛ (فرقان ۲۵، ۵۸).

۳. «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند در باغهای بهشتند. آنچه را بخواهند نزد پروردگارشان خواهند داشت؛ این است همان فضل عظیم»؛ (شورا ۴۲، ۲۲).

۴. «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند»؛ (ذاریات ۵۱، ۵۶).

۵. «خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند»؛ (بقره ۲، ۲۵۷).

است؟

پاسخ شما:

.....

.....

.....

پاسخ ما:

عبادت حقیقی خدا؛ یعنی خضوعی بنده وار در مقابل مولایی چون او، اطاعت بی چون و چرا در همه شؤون زندگی و برتری خواسته های او بر خواسته های خویش. عبودیت خداوند بلند مرتبه جز از راه معرفت عمیق درباره مقام و دستورات او امکان ندارد، چرا که اگر ما خدا را آن گونه که هست شناسیم و از خواسته های او دقیقاً آگاهی نداشته باشیم، هر چند که به ظاهر، او را پرستش کنیم، این عبادت، پوسته ای ظاهری بدون روح بندگی خواهد بود. امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَالًّا»^۱. در حقیقت عبودیت خداوند از معرفت او آغاز می شود؛ بنابراین می بینیم که در آیات قرآن و در سخنان امامان معصوم علیهم السلام هم هدف خلقت، معرفت خدا معرفی می شود. امام حسین علیه السلام در این باره می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ
فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ^۲.

در روایات معتبر حتی معیار ارزش گذاری انسانها، میزان همین معرفت است و فقط به اعمال عبادی توجه نمی شود؛ زیرا امامان بزرگوار این چنین به ما

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۹.

آموخته‌اند که:

بَعْضُكُمْ أَكْثَرُ صَلَاةً مِنْ بَعْضٍ وَبَعْضُكُمْ أَكْثَرُ حَجًّا مِنْ بَعْضٍ وَبَعْضُكُمْ أَكْثَرُ صَدَقَةً مِنْ بَعْضٍ وَبَعْضُكُمْ أَكْثَرُ صِيَاماً مِنْ بَعْضٍ وَ أَفْضَلُكُمْ مَعْرِفَةً؛ بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر بیشتر نماز می‌خوانید و بعضی نسبت به بعضی دیگر، بیشتر حج به جا می‌آورید و بعضی نسبت به بعضی دیگر، بیشتر صدقه می‌دهید. نیز بعضی نسبت به بعضی دیگر، بیشتر روزه می‌گیرید؛ ولی با فضیلت‌ترین شما کسی است که معرفتش بیشتر باشد.

بنابراین برای قرار گرفتن در مسیر عبودیت خدا نیازمند دستیابی به نور معرفت او در مرحله نخست هستیم.

گام هشتم. امام، معلم راه معرفت و عبودیت خدا

سؤال: اگر برای رسیدن به کمال، باید از مسیر عبودیت و بندگی خدا رفت و از سویی عبودیت خدا به معرفت او وابسته است، این پرسش جدی مطرح می‌شود که راه دستیابی به نور معرفت خدا و دستوراتش چیست؟

پاسخ شما:

.....

.....

.....

پاسخ ما:

ما هم معتقدیم که بندگی کامل خداوند متعال، نیازمند معرفت عمیق به خود خدا و دستورات (اوامرو نواهی) اوست، ولی دستان اندیشه ما غیر از شناخت

اجمالی به خدا و فهم لزوم عبودیت و اطاعت او، از فهم عمیق چنین معرفتی کوتاه است. بنابراین باید برای این کار به واسطه‌هایی متوسل شد؛ چراکه اساساً خداوند نظام عالم را بر اساس اسباب و وسایل و وسایط قرار داده و اولیای معصوم، بهترین واسطه در شناخت و معرفت خدا هستند. این کلام شیوای امام صادق علیه السلام است که فرمود:

أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهَلَهُ مَنْ جَهَلَهُ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ؛ خدا خود امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آورد، پس برای هر چیزی سبب و وسیله‌ای قرار داد و برای هر سبب شرحی (قوانینی) مقرر داشت و برای هر شرحی دانشی (قرآن) گذاشت و برای هر دانشی دری گویا نهاد. عارف حقیقی کسی است که این در را شناخت و نادان حقیقی کسی است که به این در نادان گشت، این در رسول خدا است و ما اهل بیت.^۱

جالب این جاست که ریشه این سخن را در قرآن هم می‌توان یافت و قرآن کریم هم با وجود آنکه در آیت الکرسی، خارج شدن از تاریکی به سوی نور را به خداوند نسبت می‌دهد، اما در آیاتی دیگر واسطه‌هایی را در این بین بیان می‌کند؛ از جمله آنکه می‌فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».^۲ در این آیه، کتاب خدا واسطه خارج شدن انسانها از تاریکی به

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. «پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب [آسمانی خود] را که پوشیده می‌داشتید برای شما بیان می‌کند، و از بسیاری [خطاهای شما] درمی‌گذرد. قطعاً برای شما از جانب

نور معرفی شده است. در آیه دیگری رسول خدا، به عنوان واسطه برای این کار معرفی شده است: «رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛^۱ در این آیات این نکته گوشزد می‌شود که هدایت‌گری خدا با واسطه است و آن واسطه، انسانهای والایی هستند که خلیفه و ولی خدا هستند؛ چنانچه امام سجاد علیه السلام فرمود:

لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ حُجَّتِهِ حِجَابٌ فَلَا لِلَّهِ دُونَ حُجَّتِهِ سِتْرٌ نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَنَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَنَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَنَحْنُ تَرَاجِمُهُ وَحْيِهِ وَنَحْنُ أَرْكَانُ تَوْحِيدِهِ وَنَحْنُ مَوْضِعُ سِرِّهِ؛ میان خدا و حجت او که امام هر زمان است حجاب و مانعی وجود ندارد، پس خداوند پیش روی حجت خود پوششی نیافکنده است. درهای علم خدا، راه مستقیم و کانون علم او ما هستیم، و بازگوکننده و شرح دهنده وحی خدا و استوانه‌های اصلی کاخ توحید او ما هستیم، و ماییم جایگاه راز نهانی او.^۲

از همین روست که امام صادق علیه السلام در تفسیر بخشی از آیت الکرسی یعنی: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» می‌فرماید: «يُخْرِجُهُم مِّنَ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ لَوْلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِّنَ اللَّهِ».^۳ به همین دلیل قرآن کریم آشکارا دستور می‌دهد که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^۴ و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در توصیف خود و امامان معصوم علیهم السلام می‌فرماید: نَحْنُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ وَ الْوُضْلَةُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ؛ ما وسیله به سوی خدا و

خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است»؛ (مائده (۵)، ۱۵-۱۶).

۱. «پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می‌کند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون برد»؛ (طلاق (۶۵)، ۱۱).

۲. معانی الأخبار، ص ۳۵.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۸.

۴. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید؛ و به او [توسل و] تقرب جوید»؛ (مائده (۵)، ۳۵).

رساننده به رضوان اویسیم.^۱

امام رضا علیه السلام درباره دلیل وجوب معرفت به واسطه معصوم می فرماید:

پس اگر بگویند چرا معرفت پیغمبران و فرستادگان خدا و اقرار به ایشان و اعتقاد به اطاعت ایشان واجب شده است، باید پاسخ گفته شود که چون در خلقت و قوای مخلوق ضعیف آن مقدار دانش و بینش نمی بود که مصالح امورات خود را اتمام نمایند و صانع (جل اسمه) بلندتر از آن بود که دیده شود و پدیدار است ضعف و عجز این مخلوق از ادراک خداوند جلیل، پس چاره نبود از این که حق تعالی رسولی فرستد که از جمله عیوب و معاصی محفوظ بوده و واسطه میان او و خلق باشد که امر و نهی و آداب پروردگار را به مردم برساند و ایشان را مطلع سازند به اینکه منافع خود را دریابند و از ضررهای خود احتراز کنند؛ چه در اصل آفرینش ایشان آن مقدار دانشوری نمی بود که بشناسند به آن، آنچه را محتاج باشند از منافع و ضررهای خود؛ پس اگر بر مردم واجب نمی بود اطاعت و معرفت این فرستاده، خداوند جلیل در آمدن این فرستاده ایشان را منفعتی و رفع احتیاجی حاصل نمی شد و فرستادن او عبث و بدون منفعت و مصلحت بود و این عمل از صفت آن حکیمی نیست که محکم کرده است هر چیزی را.^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۳.

۲. «فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ فَلِمَ وَجِبَ عَلَيْهِمْ مَعْرِفَةُ الرُّسُلِ وَالْإِقْرَارُ بِهِمْ وَالْإِذْعَانُ لَهُمْ بِالطَّاعَةِ قِيلَ لِأَنَّهُ لَمَّا أَنْ لَمْ يَكُنْ فِي خَلْقِهِمْ وَقُوَاهُمْ مَا يُكْمِلُونَ بِهِ مَصَالِحَهُمْ وَكَانَ الصَّانِعُ مُتَعَالِيًا عَنْ أَنْ يُرَى وَكَانَ ضَعْفُهُمْ وَعَجْزُهُمْ عَنْ إِدْرَاكِهِ ظَاهِرًا لَمْ يَكُنْ بُدٌّ لَهُمْ مِنْ رَسُولٍ بَيِّنُهُ وَبَيِّنَتُهُمْ مَعْصُومٌ يُؤَدِّي إِلَيْهِمْ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ وَأَدَبَهُ وَتَقْفُهُمْ عَلَى مَا يَكُونُ بِهِ اجْتِرَارٌ مَنَافِعِهِمْ وَمَضَارِّهِمْ فَلَوْ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِمْ مَعْرِفَتُهُ وَطَاعَتُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِي مَجِيءِ الرُّسُولِ مَنَفَعَةٌ وَلَا سُدُّ حَاجَةٍ وَلَا كَانْ يَكُونُ إِيْتَانُهُ عِبَثًا لِغَيْرِ مَنَفَعَةٍ وَلَا صَلَاحٍ وَ لَيْسَ هَذَا مِنْ صِفَةِ الْحَكِيمِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ» (عیون اخبار الرضا، ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص ۱۰۰).

گام نهم. معرفت امام، کلید عبودیت و سعادت

وقتی ثابت شد که معرفت عمیق و عبودیت دقیق پروردگار- که راه کمال آدمی است- از راه ولی خدا؛ یعنی رسول و یا جانشین او؛ یعنی امام معصوم است، آنگاه این روایت را می‌توان درك کرد که: «بهترین فرایض و واجب‌ترین آنها بر انسان شناسایی پروردگار و اقرار به بندگی اوست و حد معرفت این است که اقرار کند معبودی جز او نیست و شبیه و مانندی برای او نیست و بداند که او قدیم و ثابت و موجود است و به چیزی مقید نیست، می‌توان او را توصیف کرد ولی نه از روی شبیه و مانند و بداند که او باطل نیست و مانندش چیزی نیست و او شنوا و بینا است و پس از او شناسایی پیغمبر و گواهی به نبوت اوست و کمتر چیزی که در شناسایی او لازم است این است که اقرار به نبوت او کند و اینکه آنچه آورده از کتاب یا امرونی از نزد خدای عزوجل است؛ و پس از او شناختن امامی است که به وصف و نام او در حال سختی و خوشی پیروی کند و کمتر چیزی که در شناختن امام لازم است این است که او به جز در مقام نبوت هم‌باز پیغمبر و وارث اوست؛ و این که اطاعت او اطاعت خداوند و رسول اوست و در هر امری تسلیم او باشد و (در آنچه نداند) به او رد کند و گفتار او را بگیرد و بداند که امام پس از رسول خدا علی بن ابی طالب است و پس از او حسن علیه السلام، سپس حسین علیه السلام، سپس علی بن الحسین علیه السلام و سپس محمد بن علی علیه السلام و پس از او منم، و پس از من موسی علیه السلام فرزندم و پس از او فرزندش علی علیه السلام و پس از او محمد علیه السلام فرزندش، پس از او علی علیه السلام فرزندش، سپس فرزندش حسن علیه السلام و حجت علیه السلام از فرزندان حسن است»^۱. همچنین وقتی از حضرت سید الشهدا علیه السلام پرسیدند معرفت خدا چیست؟ ایشان پاسخ فرمود: «مَعْرِفَةُ

۱. کفایة الأثر، ص ۲۶۲.

أَهْلُ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامُهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ»^۱، پس برای عبودیت و اطاعت آگاهانه خدای متعال تنها يك راه وجود دارد و آن، شناسایی امام و خلیفه خدا و پیروی از اوست.

با این توضیح باید بگوییم که اگر انسان از حیاتی ویژه برخوردار است؛ چنین حیاتی تنها از سوی خداوند و از راه خلیفه او (رسول و امام) پس از پذیرش دعوت ایشان بر ما افاضه می‌شود؛ کما اینکه قرآن کریم خطاب به مؤمنان و خداپاوران فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^۲ ای کسانی که ایمان آوردید هنگامی که خدا و رسولش شما را به چیزی که مایه حیات شماست دعوت می‌کنند، استجاب‌تشان نمایید.

از این آیه شریفه، می‌توان یکی از جایگاه‌های امام و خلیفه الهی را که همان اعطای حیات حقیقی و انسانی به انسانهاست، استفاده نمود و به همین دلیل است که خطاب به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاتِ؛ سلام بر توای چشمه زندگی»^۳.

با شناخت چنین جایگاه بی‌بدیلی است که معرفت امام زمان، رمز حیات حقیقی و عدم شناخت وی عامل مرگ جاهلی شمرده شده؛ چنان که فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً»^۴. در این سخن نورانی، کسی که معرفت امام زمانش را نیابد و او را پیشوا و واجب‌الاطاعت در طول زندگی و در تمام عرصه‌های حیاتش نداند، سرانجام غیرمسلمان از دنیا خارج می‌شود.

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۹.

۲. انفال (۸)، ۲۴.

۳. جمال الأسبوع، ص ۳۷.

۴. کافی، ج ۱، ص ۳۷۷.

و کارهای چنین فردی مورد قبول حضرت حق نخواهد بود. آشکارا برمی آید از سویی کسی به مرگ جاهلی و غیراسلامی می میرد که به صورتی غیراسلامی زندگی کرده باشد و از سوی دیگر دین به عنوان ضامن زندگی حقیقی و موفق: «لَا حَيَاةَ إِلَّا بِالْدِّينِ»، تنها به وسیله امام معصوم به دست می آید؛ بنابراین خارج شدن از محور رضایت امام عصر، حتی در رفتارهای ظاهری زندگی، به نوعی بیرون رفتن از زندگی اسلامی به شمار می آید که نتیجه آن، مردن به گونه جاهلی؛ یعنی عصر پیش از اسلام خواهد بود. بنابراین ما حتی در گرفتن برنامه درست زندگی؛ یعنی دین - که حیات حقیقی ما به آن وابسته است - و برای رسیدن به کمال و آرزوهای خود به نور علم امام و هدایت گری او نیازمندیم و این؛ یعنی آنکه برای ادامه زندگی انسانی، معرفت به امام، ضروری تر از اکسیژن است، چرا که وجود اکسیژن، تنها برای حیات مادی ما ضرورت دارد، ولی وجود امام و معرفت به او برای حیات حقیقی و سعادت جاودانه ما لازم و ضروری است.

به راستی وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «بالعلم تكون الحياة»؛^۱ در حقیقت عالم نیز - که مصداق حقیقی آن رسول و امام است - زندگی بخش بشریت است و معرفت به او برای زندگی انسانی تا رسیدن به کمال، ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

گفتار سوم. ضعفهای ما و آرامش دهی، امنیت آفرینی و نجات بخشی امام

نگاه دومی که ضرورت فراگیری معارف مهدوی و به ویژه شناخت امام زمان علیه السلام را مهم تر می کند، توجه به این مطلب است که ما با وجود همت

۱. /ارشاد، ج ۱، ص ۲۹۶.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۹۸.

بلندی که برای رسیدن به قله کمال خود داریم، اما دچار کمبودها و نیازهای فراوانی هستیم و افزون بر آن از موانعی نیز رنج می‌بریم. سخن اینجاست که حل این مشکلات به آگاهی و اراده قوی نیازمند است و خواهیم گفت که به دست آوردن این آگاهی و اراده به شناخت و یاری گرفتن از کسی وابسته است که خلیفه خدای خالق است، از همه این نیازها و عوامل رفع آنها آگاهی دارد و می‌تواند همه آنها را برطرف کند.

گام اول. وجود ضعفها و موانع

سؤال: آیا می‌توانید تعدادی از ضعف‌ها و موانعی که در راه رسیدن به کمال با آنها روبرو می‌شوید را نام ببرید؟

پاسخ شما:

.....

.....

.....

پاسخ ما:

درست حدس زدید. قرآن کریم درباره آفرینش انسان می‌فرماید: «وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»^۱ و نیز درباره ماهیت او چنین خطاب می‌کند که: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»^۲. همین ضعفها، کمبودها و موانع راه آن قدر زیاد و گاهی خطرناک است که شاید حتی نتوانیم آنها را شناسایی کنیم، چه برسد به این که بتوانیم ابزار مناسب برای از بین بردن آنها را تهیه کنیم. انواع گوناگون شهوت و غضب در اضطرابهای بین راه، ناامیدی از رسیدن به مقصود، عدم ثبات روحی،

۱. «و [می‌داند که] انسان، ناتوان آفریده شده است»؛ (نساء (۴)، ۲۸).

۲. «ای مردم، شما به خدا نیازمندید»؛ (فاطر (۳۵)، ۱۵).

خستگی، ضعف اراده، نشناختن دست اندازها و گردنه‌هایی که در راه خود با آنها برخورد می‌کنیم، به هم ریختن وضعیت مزاجی بدن ما، ترس و وحشت، عجله و شتاب زدگی، استفاده نکردن از اندیشه و عدم سنجش امور، حرص و حسد تنها بخشی از این موانع است که یا نتیجه ناآگاهی است و یا سبب ضعیف شدن اراده و قدرت روحی ما بر عدم انجام آنچه که انجامش ضروری است.

گام دوم. راه‌های شناخت ضعفها و تقویت اراده

بنابر آنچه گذشت سؤال این است که چگونه می‌توان با این کمبودها رویارو شد و این ضعفها را برطرف کرد و ضریب امنیت را در راه رسیدن به هدف بالا برد؟ این سؤال، دو پرسش دیگر را به دنبال دارد:

اول، آن که چگونه می‌توان به این همه آگاهی و شناخت رسید؟ و دوم، آنکه چه طور می‌توان توان روحی و اراده خود را افزایش داد؟

پاسخ شما به سؤال اول:

.....

.....

.....

پاسخ شما به سؤال دوم را در گام چهارم خواهیم شنید.

پاسخ ما به سؤال اول:

برای از بین بردن این ضعفها نیازمند شناخت همه جانبه آنها و سپس اقدام مناسب درباره آنها هستیم. برای چنین شناختی می‌توان راههای مختلفی را در نظر گرفت؛ از جمله: تجربه، عبرت، قدر و آموزش.

«تجربه» چیزی است که انسان در جریان عمل به آن می‌رسد. «عبرت» از عمل

دیگران بهره‌برداری می‌شود. «قدر» یعنی اینکه انسان کارش را با محاسبه آغاز کند. «آموزش»، برخورد با راه رفته‌هاست. کسانی که در ما جرعه‌ها را روشن می‌کنند و به ما درس می‌دهند و در جایی که شاید خودمان نتوانیم محاسبه کنیم یا از عبرت‌ها بهره‌مند شویم، به کمک ما می‌آیند. وقتی می‌خواهیم ساختمانی برپا کنیم، گاهی خودمان «تجربه» می‌کنیم و می‌بینیم آنچه را که ساخته‌ایم فرو می‌ریزد و می‌فهمیم نمی‌توان به این صورت بنایی برپا کرد. گاهی دیگران شروع کرده‌اند، اما از عهده آن برنیامده‌اند و رها کرده‌اند (عبرت)؛ گاهی مقدار فشار مصالح را روی قدرت زمین اندازه‌گیری می‌کنیم تا ببینیم امکان بنا کردن در آن هست یا نه؟ (قدر و اندازه‌گیری) و گاهی هم با «آموزش» دیگران است که راه ساختن یک ساختمان را فرا می‌گیریم. باید ببینیم از کدام يك از این راه‌ها می‌توانیم به هدف خود برسیم.^۱

نکته مهم در بررسی این راه‌ها این است که با وجود سودمند بودن هر کدام آن‌ها، کدام يك از آنها مطمئن‌تر، دقیق‌تر و احیاناً سریع‌تر است. درست است که «تجربه» راهی برای آگاهی است، اما آیا همیشه امکان بهره‌گیری از تجربه وجود دارد؟ فرد بی‌تجربه‌ای که بدون آگاهی و توجه به گردنه خطرناک پیش روی خود با سرعت زیاد حرکت می‌کند و تجربه پرت شدن به دره را به دست می‌آورد و می‌میرد، آیا دیگر فرصت استفاده از تجربه خود را دارد، در حالی که تمام زندگیش را برای آن هزینه کرده است؟ در مورد «عبرت» هم که براساس تجربه دیگران به دست می‌آید، مشکلی وجود دارد و آن اینکه اولاً، بسیاری از مسائل را هنوز فرد دیگری تجربه نکرده است؛ ثانیاً، چه بسا برداشت و ذهنیت افراد در انتقال تجربیات خود به دیگران با نقص و محدود نگری همراه است

۱. حرکت، ص ۴۵-۴۶.

و علم کافی را به انسان نمی‌رساند. بررسی «قدر» و منزلت انسانی با تعقل و تفکر هم اگرچه می‌تواند به عنوان راهی دارای فایده باشد، اما این سؤال را هم با خود به همراه دارد که مگر معلومات ما از ظرفیت‌ها و نیازهایمان چه اندازه است و ما چه قدر از کمبودها، ضعف‌ها و مشکلات راه خبر داریم که بتوانیم فقط با تفکر و تعقل به هدف خود برسیم؟

گام سوم. امام، مطمئن‌ترین راه شناخت کمبودها و از بین بردن آنها

سؤال: از میان راههای شمرده شده کدامین راه مطمئن‌تر است؟

پاسخ شما:

.....

.....

.....

پاسخ ما:

چنین به نظر می‌آید که از میان این راهها اگر منبع و مرجعی کاملاً آگاه به زوایای انسان وجود داشته باشد و بتوانیم تحت «آموزش» آن قرار گیریم، مطمئن‌ترین و دقیق‌ترین مسیر را برای آگاهی به ضعفها، کمبودها و موانع راه و سپس رویارویی درست با آنها به دست آورده‌ایم؛ این امر آنگاه اهمیت بیشتری می‌یابد که به محدود بودن فرصت عمر و امکاناتی که در اختیار ماست توجه جدی داشته باشیم. اینجاست که ضرورت «وحی» و آموزش آگاهی‌های سعادت آفرین از سوی پروردگار مطرح می‌شود و ما را با رسول خدا پیوند می‌زند:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ؛ همان طور که در

میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می‌خواند، و شما را پاک می‌گرداند و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد.^۱

آری، رسول همان کسی است که ما بدان نیازمندیم؛ زیرا او: «يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ؛ آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را حرام می‌گرداند و از [دوش] آنان قید و بندهایی که برایشان بوده است را برمی‌دارد».^۲

چه کسی باور می‌کند که با وجود همیشگی این نیازانسانها تا روز قیامت، به چنین انسان کاملی پس از رحلت رسول ﷺ، جانشینی که همانند او همه این کارها را انجام دهد نیازمند نیست! آری، آنان که خود و رسول را شناختند، حتماً به جایگاه وصی و «امام» و ضرورت او یقین دارند. از آنجا که آنها خود توانایی شناخت چنین کسی را ندارند، به سخن رسول مراجعه می‌کنند و نام‌های جانشینان وی را در کلمات او جستجو می‌کنند که «اولشان علی بن ابی طالب و آخرشان مهدی است».^۳

امام صادق علیه السلام در بیان نیازمندی مردم به علم امام فرمود:
 إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ وَإِنَّ النَّاسَ لَيُحْتَاجُونَ إِلَيْنَا وَإِنَّ عِنْدَنَا كِتَابًا إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخُطَّ عَلَيَّ صَحِيفَةٌ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَا بِالْأَمْرِ فَتَعْرِفُ إِذَا أَخَذْتُمْ بِهِ وَتَعْرِفُ إِذَا تَرَكْتُمُوهُ؛ به راستی در نزد ماست آنچه با وجود آن نیازی به مردم نداریم و در حقیقت مردم

۱. بقره (۲)، ۱۵۱.

۲. اعراف (۷)، ۱۵۷.

۳. إختصاص، ص ۲۲۴.

به ما نیاز دارند و به راستی که در نزد ما کتابی است از املاء رسول خدا ﷺ به خط علی علیه السلام، دفتری است که در آن هر حلال و حرامی ثبت است، شما کاری را به ما رجوع می‌کنید و دستور می‌خواهید؛ ما می‌دانیم که بدان عمل می‌کنید و یا اینکه آن را ترك می‌کنید.^۱

و همچنین آمده است:

أَتَرُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى افْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَائِهِ عَلَى عِبَادِهِ ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُمْ أَخْبَارَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قِيَامُ دِينِهِمْ؛ شما می‌پذیرید که خدای تبارک و تعالی اطاعت اولیایش را بر بندگان واجب کند و سپس اخبار آسمانها و زمین را از ایشان پوشیده دارد و اصول علم را نسبت به سؤالاتی که از ایشان می‌شود و قوام دین ایشان است از آنها قطع کند؟^۲

آری، ما و مشکلاتمان همگی زیر نظر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار داریم و همان گونه که امام عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمود: «إِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ وَلَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ».^۳ هیچ راه مطمئنی به جز امام برای رسیدن ما به سر منزل سعادت وجود ندارد و از همین رو این گونه به امام عجل الله تعالی فرجه الشریف سلام می‌فرستیم که: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَبِيلَ اللَّهِ الَّذِي مَنْ سَلَكَ غَيْرَهُ هَلَكَ».^۴

گام چهارم. امام، بهترین تقویت کننده توان روحی

در گام دوم و در بحث چگونگی برخورد با ضعفها دو پرسش را مطرح و در گام سوم به یکی از آنها پاسخ دادیم و آن راه آگاهی به ضعفها و راه مقابله با آن بود.

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲. همان، ص ۲۶۱.

۳. / احتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷.

۴. مزار الکبیر (ابن المشهدی)، ص ۵۸۷.

اکنون سؤال دوم آن است که لزوماً پس از آگاهی، توانایی روحی عمل به آن در بسیاری از ما نیست؛ با وجود این، چگونه می‌توان توان روحی و اراده خود را افزایش داد؟

پاسخ شما به سؤال دوم:

.....
.....
.....

پاسخ ما به سؤال دوم:

همه ما می‌دانیم عاملی که باعث حرکت و تحرك ما می‌شود، همانا میل و شوقی است که پس از دانستن به مقصودی در دل ما ایجاد شده است و اگر این علاقه و میل وجود نداشته باشد، آگاهی به تنهایی موجب حرکت و اقدام ما نخواهد شد. مهمترین علتی که پس از آگاهی به نقطه مطلوب باعث شوق قلبی و سپس حرکت بدنی می‌شود، بی‌تردید امید رسیدن به مقصود و مطلوب ماست، به گونه‌ای که اگر این عنصر در ما نباشد حتی علم به هدف مطلوب هم، حرکتی را ایجاد نخواهد کرد.

نقش اعجاز‌گرا می‌د، وجود فردی از جنس ما که این مسیر را طی کرده باشد اثر بسیار زیادی بر اراده ما می‌گذارد و حس توانایی و اعتماد به نفس و شجاعت ما را در رسیدن به هدف‌های مورد نظر به شدت افزایش خواهد داد؛ به همین دلیل است که نه تنها همراهی و انس با انسان کمال یافته به این امر كمك می‌کند، بلکه حتی توجه به این افراد و سخن آنها نیز مؤثر خواهد بود و کسالت روحی ما را برطرف خواهد کرد؛ چنانچه قرآن کریم هم از همین روش استفاده

می‌کند و می‌فرماید: «وَادْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ»^۱.
نادر شاه افشار در جنگ با متجاوزان به ایران متوجه جوانی از لشکر خود شد
که دلیرانه با دشمن می‌جنگید و از سلحشوری او در شگفت شد. پس از جنگ
دستور داد او را حاضر کنند. از او پرسید تو با این همه شجاعت در سالهای
پیش از حکومت من کجا بودی و چرا در مقابل دشمنان دلیری نمی‌کردی؟
آن سرباز جوان گفت: من قبلاً بودم، اما تورا ندیده بودم. شجاعت من نتیجه
آشنایی ام با دلیری چون تو بود.

امام معصوم همان انسان کمال یافته‌ای است که توجه به او موجب نیرومند
شدن اراده ما در راه دستیابی به کمال خواهد بود؛ برای همین در توصیف او
چنین آمده است: «الامام، الانیس الرفیق»^۲. اگر وجود چنین انسان کاملی این
اثر شگفت را بر روح ما دارد و می‌تواند بازوان اراده ما را برای رسیدن به کمال
انسانی قوی کند، آیا می‌توان به سادگی از شناخت او شانه خالی کرد و زحمت
معرفتش را بردوش نکشید؟

آیا می‌توان از امامان معصوم - که بنا بر تفسیر رسول اعظم اسلام درباره آیه
«وَخَسَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا»^۳ مصداق کامل رفیق هستند^۴ و در تفسیر قمی از مصداق
آن، قائم آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌باشد^۵ در مسیر سخت و طولانی - که امیرالمؤمنین
فرمود: «سَلْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ»^۶ - چشم پوشی کرد؟

۱. «و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند به یاد آور»؛ (ص ۳۸، ۴۵).

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳. «و آنان چه نیکو همدمانند»؛ (نساء ۴)، ۶۹.

۴. کفایة الأثر، ص ۱۸۳.

۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۳.

۶. کافی، ج ۸، ص ۲۴.

گام پنجم. امام، سبب آرامش دهی، امنیت آفرینی و نجات بخشی

همه ما می دانیم در مسیری که برای کامیابی و سعادت پیش رو داریم - و برای اولین و آخرین بار آن را طی می کنیم - موانع، مزاحم ها و گردنه های خطرناکی وجود دارد که به فرض آگاهی داشتن از آنها، نسبت به اینکه چه موقع این موانع بر سر راه ما قرار می گیرند و در آن لحظه چگونه باید واکنش مناسبی نشان بدهیم، اطلاع و یا مهارت لازم را نداریم و همین احساس عدم امنیت، باعث اضطراب و دلهره ما می شود.

پرسش مهمی که برای هرانسانی پیش از پیمودن راه مطرح می شود این است که چگونه می توان امنیت را برای خود ایجاد کرد و به آرامشی که در هنگام حرکت مورد نیاز است، دست یافت و خود را از خطر نجات داد؟

پاسخ شما:

.....

.....

.....

پاسخ ما:

به طور قطع تنها کسی که می تواند در طول مسیر محافظ ما باشد و همراهی با او برای ما امنیت و آرامش ایجاد کند و ما را از خطرهای رهایی بخشد، پروردگار بلند مرتبه است که هم به ما و هم به راه تکامل و موانع آن علم، قدرت و مهربانی کامل دارد، اما جریان این امور در دنیا به وسیله ابزار و وسیله است و قرآن کریم در این باره می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ای کسانی که در زمره مؤمنین درآمده اید، از خدا پروا

داشته باشید و در جستجوی وسیله‌ای برای نزدیک شدن به ساحتش

برآیید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید^۱.

در این آیه شریفه یافتن وسیله را در میان شرط‌های دیگر رسیدن به رستگاری؛

یعنی ایمان، تقوا و جهاد قرار داده است؛ بنابراین باید دید که برای دست‌یابی

به چنین مطلبی چه وسیله‌ای مناسب است؟

شایسته‌ترین و بهترین وسیله‌ای که در این جهت می‌تواند قرار بگیرد انسانی

از جنس خود ما، ولی دارای سه شرط علم، قدرت و شفقت کامل از سوی

خداست که همان خلیفه و ولی خدا می‌باشد. امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

خدا امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آورد، پس برای هر

چیزی سبب و وسیله‌ای قرار داد و برای هر سبب، شرح و گشایشی مقرر

داشت و برای هر شرحی نشانه‌ای و دانشی گذاشت و برای هر نشانه

و علمی دربی گویا نهاد. عارف حقیقی کسی است که این درب را

شناخت و نادان حقیقی کسی است که به این درب نادان گشت، این

درب گویا رسول خدا است و ما ائمه^۲.

توضیح آنکه «اگرچه خدا قادر است که امور جهان را بدون علل و اسباب

فراهم آورد؛ چنانچه گاهی عیسی را بدون پدر ایجاد می‌کند و آتش را بدون

اسباب معمولی بر ابراهیم سرد و سلامت می‌نماید، ولی به طور عموم و کلی

عادتش بر این جاری گشته که امور جهان را با وسایل و اسبابی مخصوص

جریان دهد و فراهم آورد و ترتیب اسباب در این حدیث شریف چنان است که

۱. مائده (۵)، ۳۵.

۲. «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَباً وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحاً وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْماً وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَاباً نَاطِقاً عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جِهْلَهُ مَنْ جِهْلَهُ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ»؛

اکافی، ج ۱، ص ۱۸۳.

خدا برای سعادت و نجات مردم سببی قرار داده که آن معرفت و اطاعت خدا و رسول است و برای این سبب شرحی قرار داده که آن مقررات و قوانین دینی است و برای این شرح نشانه یا دانشی گذاشته که آن قرآن است و برای قرآن درب گویایی مقرر داشته که آن پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام هستند، پس هر که خواهد به سعادت و نجات رسد باید این طرق را بپیماید.^۱

اکنون که جایگاه اهل بیت علیهم السلام در نظام هستی مشخص شد، باید بدانیم که این بزرگواران عامل آرامش و نجات ما هستند؛ چنانچه رسول الهی درباره خود و اهل بیتش فرمود:

الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ تَسْعَةُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ ثُمَّ قَالَ: أَلَا إِنَّ مَثَلَهُمْ فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ؛ امامان پس از من دوازده نفرند و نه نفر آنها از ذریه حسین علیه السلام است؛ نهمین آنها قائم ایشان است. آنگاه فرمود: همانا مثل ایشان در میان شما مثل کشتی نوح است که هر کس سوارش شود نجات می یابد و هر کس تخلف ورزد نابود می شود.^۲

بر اساس این مبانی و این سخنان است که ما در سلام به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می گوییم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النَّجَاةِ».^۳ البته از خود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف هم بیان شده است که فرمود:

إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا تَأْسِينَ لِدُكْرِكُمْ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَاضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ؛ ما از مراعات و توجه به شما کوتاهی نمی کنیم و یادتان را از یاد نمی بریم؛ زیرا اگر چنین بود دشواریها و اذیتها بر شما

۱. اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۱، ص ۲۵۹.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۵.

۳. جمال الأسبوع، ص ۳۷.

فرود می‌آمد و دشمنان بر شما دست درازی می‌کردند.^۱

و فرمود:

أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَ بِي يَدْفَعُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِي وَ شِيعَتِي؛ مَنْ خَاتَمَ أَمَامَانَ هَسْتُمْ وَ خَدَاوَنَدَ عَزَّوَجَلَّ بِهِ وَ سِيلَهُ مِنْ بَلَارَا از اهل و شیعه‌ام دفع می‌کند.^۲

آری، ولایت و سرپرستی امام و ولی الهی که تجلی ولایت خداست، دژی محکم و ضامن آرامش و امنیت و نجات ماست که: «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَتَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ نَارِي».^۳ اما نکته‌ای که باید به آن توجه داشته باشیم آن است که برخوردار شدن از حمایت و ولایت ولی الله الاعظم، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف به پیروی و اقدام عملی ما از وی بستگی دارد که حضرت صادق عليه السلام فرمود: «مَا تُنَالُ وَلَا يُتَنَّا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ»^۴ و البته این پیروی به معرفت ایشان نیاز دارد و تا این معرفت نسبت به این اسباب و واسطه‌های بین خدا و مردم به دست نیاید، تمسک به آنها ممکن نخواهد بود.

گفتار چهارم. تعامل انسان و جامعه و نقش امام جهانی

چه کسی است که در میان جامعه رفت و آمد می‌کند، اما از تأثیر بسیار زیاد آن بر خویش بی‌خبر است. حقیقت آن است که انسان - به دلایل مختلفی که اندیشمندان در فلسفه و جامعه‌شناسی و علوم دیگر گفته‌اند - موجودی اجتماعی است و برای برآوردن نیازمندی‌های خود به تعامل و رابطه با دیگران

۱. / احتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۴۱.

۳. / امالی (صدوق)، ص ۲۳۵.

۴. کافی، ج ۲، ص ۷۴.

ناگزیر است؛ اتفاقاً در همین رابطه‌ها از جنبه‌های مختلف و به ویژه صفات روحی تأثیر می‌پذیرد. انسان می‌خواهد دارای ویژگی‌های انسانی صالح باشد تا با این سرمایه به سعادت ابدی دست یابد و همه قبول دارند که جامعه صالح در اصلاح آنها مؤثر است و یکی از بزرگترین موانع در مسیر صلاح آنها، جامعه فاسد است.

گام اول. اصلاح جامعه و قوانین آن

سؤال: اگر صلاح جامعه تأثیر زیادی بر صالح بودن ما دارد، راه اصلاح جامعه در چیست؟

پاسخ شما:

.....

.....

.....

پاسخ ما:

اگر جامعه را به مجموعه‌ای از افراد معنی کنیم و صالح بودن آن را به صحیح بودن روابط بین افراد در نظر بگیریم، برای درست کردن این روابط نیازمند قوانین جامعی هستیم که تمام جوانب امور را در نظر گرفته باشد و سعادت فرد و جامعه را تضمین نماید؛ اما به دست آوردن این قوانین با توجه به گستردگی روابط از سویی و وابستگی‌های قومی و منافع فردی و گروهی از سویی دیگر تقریباً امری محال است. «تجربه عینی تاریخ گواه این مطلب است که انسانها به واسطه وابستگی‌های نژادی، اختلاف طبقاتی، خودخواهی‌ها و... به علاوه جهالت به هدف و سرانجام زندگی دنیایی انسانها و نیز عدم شناخت راه‌های رسیدن به آن اهداف عالی (علت غایی) کفایت لازم را برای ترسیم قانون و

برنامه‌ای جامع ندارند»^۱.

شاید کسی عقل را برای رسیدن به چنین برنامه‌ای کافی بداند؛ اما همان طور که پیش از این اشاره شد اگر اندکی در کارکرد و توانایی عقل تأمل کنیم، در می‌یابیم که اولاً، عقل تنها توان درک کلیاتی همچون خوبی عدالت، عبادت و بدی ظلم را دارد، اما از درک مستقیم جزئیات کیفیت انجام آنها ناتوان است و هرگز به طور مستقل نمی‌تواند درک کند که چرا عبادتی مانند نماز صبح را باید دو رکعت و آن هم پیش از طلوع آفتاب و با کیفیت خاص خود به جای آورد. ثانیاً، عقل برای سنجش نیازمند علم است و بدون غذای دانش همانند معده خالی از غذاست که کاری از آن بر نمی‌آید. امام کاظم در این باره به هشام می‌فرماید: «ای هشام عقل همراه علم است»^۲ و آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ؛ این مثلها را برای مردم می‌زنیم و جز دانشمندان اندیشه و تعقل نمی‌کنند»^۳.

در این میان گزینه‌های دیگری مانند تجربه هم مطرح است که در گامهای پیشین مشکل و ضعف آن بیان شد، اما راه چاره چیست؟

در پاسخ باید بدانیم که اگرچه دستان عقل به طور مستقیم به این قوانین نمی‌رسد؛ اما خود عقل اعتراف می‌کند که برای به دست آوردن برنامه جامع برای حفظ و اصلاح جامعه انسانی تنها از مسیر دریافت آن از سوی آفریدگار انسان و هستی و حاکم و عالم بر آنها امکان پذیر خواهد بود و به طور حتم خداوندی که حکمت او بر ما ثابت شده است، این قوانین را به واسطه فرستاده‌ای برای انسانها خواهد فرستاد؛ «رسول» همان فرستاده خدا برای

۱. دلایل عقلی و نقلی امامت و مهدویت، ص ۲۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۴.

۳. عنکبوت (۲۹)، ۴۳.

سعادت بشر است که قوانین جامع زندگی را با تعلیم و تفسیر درست آن، در اختیار آنها می‌گذارد و البته این وظیفه انسانهاست که وقتی وجود چنین کسی را با عقل خویش درک نموده‌اند، در پی شناخت او برای دریافت آن قوانین باشند.

لزوم چنین انسان فرهیخته‌ای برای سعادت فرد و جامعه اقتضای عقلی دارد که پس از وفات رسول، جانشینی با همان توانایی برای انجام این مسئولیت وجود داشته باشد که از آن به وصی و امام تعبیر می‌شود و معرفت او به همان دلیل لزوم شناخت پیامبر لازم و ضروری است.

گام دوم. جایگاه حاکم در جامعه

سؤال:

آیا وجود قوانین جامعه برای اصلاح جامعه کافی است و یا اینکه این قوانین باید در جامعه اجرا شود؟ ضمانت اجرای آن چیست؟

سؤال: اگر صلاح جامعه تأثیر زیادی بر صالح بودن ما دارد، راه اصلاح جامعه در چیست؟

پاسخ شما:

.....

.....

.....

پاسخ ما:

بی‌تردید افزون بر وجود قوانین جامع و محکم برای تأمین اصلاح جامعه، اجرای این قوانین در جامعه لازم و ضروری است و از همین رو وجود حاکمی لازم است که با آگاهی بر این قوانین، نه تنها توانایی اجرای آن در جامعه را

داشته باشد، بلکه از بند هوسها و منافع خویش آزاد بوده و در عمل آنها را در جامعه اجرا کند.

در توضیح این مطلب باید گفت:

یکی از عواملی که چه بسا بیش از علت های دیگر بر اصلاح و حتی فساد یک جامعه مؤثر است، حاکم آن جامعه می باشد. شدت این اثرگذاری آن قدر زیاد است که امیرالمومنین، علی علیه السلام درباره آن فرمود: «النَّاسُ بِأُمَرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ؛ مردم به امیران و حاکمان خود شبیه ترند تا به پدرانشان»^۱ و این حتی اثری بیشتر از وراثت در تربیت انسانها است.

لازم به ذکر است که هدف از طرح این بحث سلب اختیار از آدمی نیست؛ زیرا در قاموس قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام هیچ کس با داشتن والدین ناصالح و یا زندگی در جامعه فاسد معذور نخواهد بود و هر کس مزد انتخاب و تلاش خویش را دریافت می کند. داستان های فراوانی که از حضرت ابراهیم علیه السلام، جناب آسیه، اصحاب کهف و مانند آنها در قرآن کریم آمده برای همین منظور بوده تا کسی به بهانه های مختلف خود را تبرئه نکند؛ اما با وجود این، اسلام به عوامل مؤثر بر تربیت انسانها - که از جمله آنها جامعه است - اهمیت می دهد و اتفاقاً به همین اثرپذیری روحی از دیگران است که باب گسترده ای در باب دوست و همنشین، همسر، همسایه و حتی سرزمین در آیات و روایات ما وجود دارد و سفارش های زیادی از خداوند، پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام به ما شده است. بنابراین حاکم صالح است که زمینه ایجاد جامعه صالح را فراهم می کند و چنین جامعه ای زمینه مناسبی برای صلاح انسانها خواهد بود.

۱. تحف العقول، ص ۲۰۸.

گام سوم. جامعه فاسد با وجود حاکم صالح

بنابر آنچه گذشت ممکن است شبهه‌ای به ذهن خطور کند و آن این که ما در جامعه کنونی خود برخی از مظاهر فساد را می‌بینیم که بیش از این چنین مواردی در جامعه دیده نمی‌شد و بنابر قاعده باید علت آن را به حاکمان جامعه مربوط بدانیم. به عبارت دیگر سؤال این است که آیا می‌توان علت فساد جامعه را نشانه فساد زمامدار و حاکم آن جامعه دانست؟

پاسخ شما:

.....
.....
.....

پاسخ ما:

در پاسخ باید به این نکته مهم دقت کرد که اولاً، نباید در طرح این مطلب به گونه‌ای برداشت کنیم که اختیار و انتخاب آدمی از او سلب گردد؛ چنان که بیش از این تذکر داده شد. در تاریخ نیز نمونه‌هایی وجود دارد که با وجود صلاحیت زمامداری همچون امیرالمؤمنین علی علیه السلام که الگوی حاکم عادل اسلامی است؛ اما جامعه زیر فرمان او چندان صلاحیتی ندارد و به دلیل نافرمانی از ایشان، انواع فسادها در آن جامعه دیده می‌شود.

ثانیاً، باید بدانیم همان گونه که مجموعه زیر نظر حاکمی، تحت تأثیر افکار و اراده اوست؛ همین مجموعه نیز اگر زیر مجموعه یک مجموعه بزرگتر قرار بگیرد، تحت تأثیر اراده حاکم بر آن زیر مجموعه خواهد بود. پدری صالح را در نظر بگیرید که حاکم خانه خویش است و به طور طبیعی فضای این خانه، زمینه مناسبی برای رشد فضیلت‌های انسانی در فرزندان آن خانه است؛ اما با

وجود این گاهی می بینید که فرزند این خانه فاسد است. علت آن شاید این باشد که منزل او در محله و یا شهری قرار گرفته که حاکمیت آن و در نتیجه فضای جامعه فاسد است و همین امر بر انتخاب های بد او تأثیر گذاشته است و اگر زمامدار آن شهر شایسته است؛ چه بسا اراده حاکم بر استان و کشوری که این شهر در آن است، اراده صالح و سالمی نبوده است.

اگر بگویید که در کشوری همچون ایران که یک فقیه عادل و آگاه ولایت و حاکمیت را بر عهده دارد، نباید در شهرهای آن مظاهری از فساد یافت شود در حالی که چنین نیست؛ خواهیم گفت که افزون بر پاسخ اول، پاسخ دوم ما این معما را حل می کند و آن اینکه کشور ما در فضای بین المللی و جهانی قرار دارد و همه ما اعتراف داریم که حاکمیت جهان، حاکمیت عدالت نیست و حاکمان جهانی مظاهر ظلم و تعدی هستند؛ بنابراین مثل ایران، مثل همان منزلی است که پدری صالح، مدیریت آن را بر عهده دارد، اما خود منزل، در محله ای فاسد به واسطه حاکمی فاسد قرار دارد. انواع فشارهای نظامی، سیاسی و اقتصادی که پس از انقلاب اسلامی بر ملت و دولت ایران اسلامی وارد می شود، بهترین دلیل بر این مدعا است.

گام چهارم. حاکم صالح جهانی، راه حل مشکل

اگر انسان بخواهد برای دست یابی به سعادت، در جامعه ای سرشار از صلاح و رشد زندگی کند، به جامعه ای صالح نیازمند است، اما بنابر آن چه گذشت، هر مجموعه بزرگتری مجموعه و جامعه کوچکتر از خود را تحت تأثیر قرار می دهد و با وضعیت کنونی جوامع کوچکتر تحت تأثیر جوامع بزرگتر و اراده های فاسد حاکم بر آن قرار دارند. سؤال این است که در چنین حالی، چاره اصلی چیست؟

پاسخ شما:

.....
.....
.....

پاسخ ما:

فکر می‌کنم شما هم همان چیزی را که به ذهن من خطور کرده است، تصور کرده‌اید. آری، اگر کار جهان جز با حاکمیت آن سامان نمی‌پذیرد؛ بنابراین چاره اصلی در تغییر حاکمیت ظلم و جایگزینی حاکمیت عدل به رهبری انسانی صالح و مصلح است که اولاً، علم و ثانیاً، عدالت سرشار و شایسته اداره جهان را دارا باشد؛ یعنی بر همه هستی و انسان و قوانین جاری بر آنها آگاهی و از قید هوسها و منافع فردی و گروهی آزاد باشد و عادلانه به مقتضای علوم خود پای بند و در یک کلام به اصطلاح دینی، معصوم باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: لَا يَضْلُحُ النَّاسُ إِلَّا بِإِمَامٍ وَلَا تَصْلُحُ الْأَرْضُ إِلَّا بِذَلِكَ؛ مردم جز با امام اصلاح نشوند و زمین نیز بدون امام اصلاح نگردد.^۱

بنابراین باید چنین کسی را در جایگاه قدرت نشانند و او را در انجام خواسته‌ها یاری کرد.

اما شرط اول آن است که او را شناخت و نه تنها به ویژگی‌های عمومی او؛ یعنی عصمت، علم و عدالت مطلق، بلکه باید به اسم او نیز معرفت پیدا کرد؛ زیرا این معرفت در مسیرستگاری، امری ضروری است.

یادآور می‌شویم، چنان‌چه گذشت دستان آگاهی ما از شناخت انسانی با چنین ویژگی‌های فراوانی کوتاه است؛ او را نه می‌توان با ذهن و اندیشه خود

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۶.

شناخت و نه اینکه او را انتخاب کرد. آری، علم به چنین کسی تنها در دست پروردگار هستی و رسولانش قرار دارد و انتخاب او برای حکومت هم در اختیار خداست و ما فقط می‌توانیم انتخاب خدا را بپذیریم و از او اطاعت کنیم یا این‌که امیری همچون علی بن ابی طالب (ع) را به بهانه‌های گوناگون و با تکیه بر منافع خود و زیرپوشش عقلانیت و خرد جمعی کنار بگذاریم.

رویکرد دوم: از دیدگاه اسلام شناسی

پس از رویکرد انسان شناسی - که با تکیه بر منبع عقل - و البته شاهدهایی از نقل (آیات و روایات) ضرورت معرفت به امام عصر را بررسی کردیم، اکنون نوبت به بررسی ضرورت معرفت امام با رویکرد نقلی و از دیدگاه اسلام می‌رسد که در ضمن چند گفتار قابل پی‌گیری است.

گفتار اول. اسلام و ضرورت کسب معرفت

همه ما می‌دانیم که علم آموزی و به دست آوردن معرفت چه جایگاه والایی در اسلام دارد، آن چنان که خداوند کسب علم و معرفت را بر مسلمانان واجب کرده است. آیا می‌توانید برخی آیات و روایات که در این باره وجود دارد را بیان کنید؟

پاسخ شما:

.....

.....

.....

پاسخ ما:

در آیات قرآنی و سخنان امامان معصوم علیهم‌السلام شواهد زیادی درباره ضرورت علم آموزی و معرفت اندوختن وجود دارد. بسیار مناسب است برای ورود به بحث، برخی از آنچه در متون اسلامی در این باره وجود دارد و علت لزوم آن را می‌توان دریافت، بیان کنیم:

از سویی به اشاره روشن قرآن کریم، سرنوشت سعادت‌مندان انسان در گرو به دست آوردن و تثبیت ایمان است که ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۱ و از سویی دیگر،

۱. «به راستی که مؤمنان رستگار شدند»؛ (مؤمنون (۲۳)، (۱)).

معرفت از ارکان ایمان به شمار می آید؛ زیرا رسول اکرم ﷺ فرمود: «الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ»^۱. بنابراین با این مقدمات، به دست آوردن معرفت نیز ضرورت می یابد.

رستگاری در گرو اطاعت و بندگی خدای بلند مرتبه است، اما باید دانست که اطاعت از خدا، تنها از مسیر علم ممکن است؛ چنان که یکی از صحابه روایت می کند که مردی از انصار به حضور پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! اگر حضور در تشییع جنازه و حضور در محضر عالم باشد، شما کدامیک را بیشتر دوست دارید که حاضر شوم؟ فرمودند: اگر کسانی هستند که جنازه را جمع و دفن کنند، همانا حضور در مجلس عالم برتر از هزار تشییع جنازه و هزار عیادت بیمار و شب زنده داری هزار شب و روزه گرفتن هزار روز و صدقه دادن هزار درهم به مستمندان و هزار حج مستحب و هزار جهاد مستحب است که به مال و جان خود در راه خدا جهاد کنی و همه اینها کجا قابل مقایسه با محضر عالم است. **أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يُطَاعُ بِالْعِلْمِ وَ يُعْبَدُ بِالْعِلْمِ وَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْعِلْمِ وَ شَرُّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْجَهْلِ؛** مگر نمی دانی که خداوند به کمک عالم پرستش و اطاعت می شود و خیر دنیا و آخرت همراه علم است و شر دنیا و آخرت همراه نادانی.^۲

پذیرش اعمال وابسته به معرفت است؛ امام صادق (ع) فرمود: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ؛ خدا کرداری را نپذیرد جز با معرفت».^۳ از این حدیث چنین برمی آید که تنها انجام عمل درست، برای سعادت ما کافی نیست و باید این عمل مورد قبول حضرت حق هم قرار گیرد که شرط آن معرفت است.

۱. خصال، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۲.

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۴.

علم، حیات واقعی انسانی را عطا می‌کند؛ چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «الْعِلْمُ حَيَاةٌ»^۱ و معلوم است که هر کس به دنبال زندگی واقعی است، در جستجوی علم است.

آدمی در مسیری که برای رسیدن به اهداف و آرزوهایش دارد با خطرهای زیادی روبروست؛ اما براساس فرمایش حضرت علی علیه السلام: «الْعِلْمُ يَحْفَظُ صَاحِبَهُ؛ علم صاحبش را حفظ می‌کند»^۲.

علم، ما را از گمراهی نجات می‌دهد؛ چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: إِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ؛ آن که بدون بصیرت عمل کند؛ چون کسی است که به بیراهه می‌رود، هر چه از راه روشنش دورتر شود از مقصودش دورتر می‌گردد. و عامل آگاه مانند رونده در راه روشن است.^۳

این دلایل و بسیاری دیگر که بیان نشد باعث گردیده که پیشوایان ما بارها بر کسب علم و معرفت تأکید کنند که: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ؛ دانش‌آموزی بر هر مسلمانی واجب است»^۴.

گفتار دوم. معرفت به خدا، همان شناخت ضروری

اکنون سؤال دیگری که مطرح می‌شود که به راستی چه موضوعی از نظر اسلام آن قدر اهمیت دارد که معرفت اندوزی آن لازم و ضروری است؟ پاسخ شما:

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴.

۴. کافی، ج ۱، ص ۳۰.

.....
.....
.....

پاسخ ما:

اگر به مجموعه روایات اسلامی بنگرید با تعجب مشاهده می‌کنید همین احادیثی که بر لزوم معرفت اندوختنی اصرار می‌کنند، متعلق و موضوع معرفت را نیز مشخص کرده‌اند، اما متأسفانه گاهی ما اصل علم آموزی را از این روایات گرفته، اما موضوع آن را خودمان انتخاب می‌کنیم و گاهی فراگیری علوم رایج را موضوع آن قرار می‌دهیم در حالی که این کار، اشتباه است؛ بنابراین اگر در احادیث، معرفت، یکی از ارکان ایمان معرفی شده است، باید دید کدام معرفت از ارکان ایمان و به دست آوردن آن ضروری است؟

اگر به هدف زندگی و دغدغه‌های انسانها نسبت به سرنوشت خود توجه کنیم، درمی‌یابیم که هدف آفرینش آدمی عبودیت و بندگی حاکم هستی و انسان؛ یعنی خداست و براین اساس به روشنی مشخص می‌شود که چنین علمی جز معرفت به خود خدای متعال که ضامن ایمان به او و علم به دستورات وی که ضامن اطاعت صحیح اوست، نمی‌باشد؛ از همین رو امام باقر (ع) فرمود: «إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ؛ تنها کسی خدا را عبادت می‌کند که به او معرفت داشته باشد» و امام صادق (ع) فرمود:

وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَالثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَالثَّالِثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ؛ علم مردم را همه در چهار موضوع دانستم: پروردگارت را بشناسی؛

بدانی با توجه کرده؛ بدانی از توجه خواسته و بدانی چه چیزتورا از دینت بیرون برد.^۱

این نکته را هم باید اضافه کرد که چه بسا چنین به ذهن خطور کند که مراد از معرفت خدا فقط شناخت اوست، در حالی که این برداشت، اشتباه است؛ زیرا امام صادق علیه السلام فرمود:

ان الله تعالى لم يبعث نبياً قط يدعوا إلى معرفة الله ليس معها طاعة في أمر ولا نهى وإنما يقبل الله من العباد العمل بالفرائض التي فرضها الله على خدودها مع معرفة من دعا إليه؛ خداوند متعال هرگز پیامبری را مبعوث نفرموده که مردم را به معرفت باری تعالی دعوت کند، ولی نسبت به او امر و نواهی او سفارشی ننماید. خداوند متعال از بندگان، عمل به واجباتی را که با شرایط و اجزایی بر آنها واجب کرده می پذیرد مشروط به این که عامل به کسی که به سویش دعوت شده معرفت داشته باشد.^۲

گفتار سوم. معرفت خداوند، شرط پذیرش اعمال

در برخی روایات مربوط به معرفت خدا از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ؛ خدا کرداری را نپذیرد جز با معرفت».^۳ البته درباره معرفت امام نیز احادیثی مانند این وجود دارد که بعداً به آن می پردازیم. اما ممکن است عده ای بگویند برخی در نقاط مختلف دنیا کارهای بشردوستانه ای را انجام می دهند، در حالی که اصلاً خدا را نمی شناسند و به او ایمان ندارند؛ چه اشکالی دارد که کسی کار نیکویی را انجام دهد، اما اصلاً خدا را نشناسد و

۱. همان، ص ۵۰.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۵۰.

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۴.

این کار در عین حال باعث رشد او شود؟ به طور کلی چه ارتباطی بین معرفت و پذیرش اعمال است؟
پاسخ شما:

.....
.....
.....

پاسخ ما:
این سؤال بسیار مهم و پاسخ آن نیز کارگشا است؛ اما برای حل این پرسش باید به نکاتی توجه کرد:

اول. حقیقت آن است که در فرهنگ اسلام، صالح بودن یک عمل فقط به خوب بودن خود عمل و به اصطلاح حسن فعلی آن نیست، بلکه معیارهای دیگری نیز برای آن وجود دارد که از جمله آن داشتن نیت خوب انجام دهنده آن و به اصطلاح حسن فاعلی آن عمل است. حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید: «لَا يَكْمُلُ صَالِحُ الْعَمَلِ إِلَّا بِصَالِحِ النِّيَّةِ»^۱ و فرمود: «النِّيَّةُ أَسَاسُ الْعَمَلِ»^۲. شما هم تصدیق می کنید که مردم کار کسی که در کوچه در حال حرکت بوده و ناخودآگاه پایش به پوست موزی خورده و آن را به کناری پرت کرده و در نتیجه افراد دیگر به خاطر آن به زمین نخوردند را ستایش نمی کنند و مورد مدح قرار نمی دهند، اما اگر کسی همین کار را با آگاهی و به قصد خیرخواهی انجام دهد شایسته ستایش است.

اگرچه عموم انسانها کمک به دیگری را هرچند بدون قصد الهی و تقرب به

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۸۴.

۲. همان، ص ۵۶.

خدا انجام شود، مدح می‌کنند؛ اما در فرهنگ دینی تنها عملی باعث کمال انسان و قرب الهی می‌شود که با قصد تقرب و فقط برای خداوند عالم انجام گیرد. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را برای جنگ مأمور کردند و به مسلمانان هم فرمودند که با او حرکت کنند؛ مردی از انصار به برادرش گفت: بیا با هم به جنگ برویم تا خادمی و یا چهارپایی و یا چیزی دیگر که برای ما سود داشته باشد به دست آوریم. این سخن به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و فرمود:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ امْرِيٍّ مَا نَوَى فَمَنْ غَزَا ابْتِغَاءَ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَنْ غَزَا يُرِيدُ عَرْضَ الدُّنْيَا أَوْ نَوَى عِقَالًا لَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا مَا نَوَى؛ کارها به نیت‌ها مربوط می‌شود و هر کس هر چه قصد کرده به آن خواهد رسید، هر کس برای رضای خدا به جنگ برود، از خداوند مزد آن را می‌گیرد و هر کس برای دنیا جنگ کند، به آن خواهد رسید.^۱

آری، تنها در صورت داشتن نیت صالح است که پاداش آن کار بر عهده خداست؛ البته ممکن است خدا با چنین افراد خیر در قیامت معامله نیکویی انجام دهد که در جای خود توضیح داده شده است.

بنابراین در جریان انجام یک عمل، نیت آدمی نقش کلیدی در رشد، تربیت و سعادت او دارد تا جایی که به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله: «خداوند عزوجل به دلیل نیت مؤمن به او عطایایی می‌کند که بر عملش نمی‌کند و این برای آن است که ریا در نیت راه ندارد، اما گاهی عمل با ریا مخلوط می‌شود».^۲ و نیز در نهج البلاغه آمده است:

۱. اُمالی (طوسی)، ص ۶۱۸.

۲. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۲۸۳.

مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَاسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ وَقَامَتِ النَّيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاحِهِ لِسَيِّئِهِ؛ هر کدام از شما که براساس شناخت خدا و رسولش و اهل بیت پیامبرش در بستر بمیرد، شهید از دنیا رفته و اجرش بر خداست و به ثواب عمل صالحی که در نیت داشته می رسد و این نیت جای شمشیر کشیدن او را پر می کند.^۱

دوم. افزون بر نکته پیشین، جایگاه نیت و قصد الهی از دیدگاه فلسفه و هدف آفرینش انسان نیز قابل توجه است؛ زیرا همان طور که قرآن می فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ و انسان و جن را جز برای عبادتم خلق نکردم.^۲

کمال آدمی در عبادت و بندگی خداست، اما به دلیل مختار بودن وی در کارهایش باید گفت: «هدف از آفرینش انسان این است که او با اختیار خویش بندگی حق تعالی را به جای آورد».^۳ همین عنصر اختیار است که به نیت انسان جایگاه ویژه ای می بخشد تا جایی که فقط با قصد تقرب در ابتدای نماز و عبادات دیگر است که آن عمل رنگ عبادت به خود می گیرد و با نیت اطاعت از امر خدا عنوان بنده به او داده می شود؛ در حالی که بدون نیت تقرب همه آن اعمال ظاهری بی فایده خواهد بود.

اکنون سخن این است که آیا بدون معرفت درست به پروردگار متعال می توان چنین نیت و قصدی کرد و عبادت وی را به جای آورد؟ بنابراین ملاصدرا در بیان علت توقف قبولی عمل بر معرفت در حدیث پیشین: «لا يقبل الله

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

۲. ذاریات (۵۱)، ۵۶.

۳. شمیم/شناسایی، ص ۱۸.

عملاً «لا بمعرفة»، می‌گوید: «زیرا قوام عمل عبادی مانند نماز و روزه به معرفت خدا و نیت تقرب به او و قصد طاعت و خضوع برای او و شوق به سوی او و رسیدن به بهشتش است؛ پس کسی که به خدا و آخرت معرفت ندارد چگونه مشتاقش می‌شود و چگونه نیت و قصد تقرب به وی را می‌نماید؟ لکن وقتی او را شناخت، می‌داند که اطاعت او واجب است و به طاعت و عبادیتش دست می‌آویزد و این همان معنای این سخن است که فرمود: هر کس که معرفت یابد؛ این معرفت، او را به سوی عمل رهنمون می‌شود؛ پس معلوم شد که معرفت و نیت، روح عمل است؛ گرچه عمل وسیله اجرای آن است». اکنون به عمق سخن امام حسین علیه السلام پی می‌بریم که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ^۱ خداوند بندگان را خلق نکرده است مگر آنکه او را بشناسند و چون به او معرفت یافتند عبادتش کنند، و چون او را عبادت نمودند از عبادت غیر او بی‌نیاز شوند.

گفتار چهارم. معرفت امام، راه معرفت خدا

گفتیم که ضروری‌ترین شناخت، همانا معرفت پروردگار سبحان است به گونه‌ای که بدون این معرفت، اعمال آدمی ارزش و در نتیجه اثری در رشد او

۱. «لان قوام العمل؛ یعنی العبادۃ كالصلاة والصوم بمعرفة الله و نية التقرب إليه، و قصد الطاعة و الخضوع له و التشوق الى جنبه و الوصول الى جنبه و رضوانه. فمن لا معرفة له بالله و اليوم الآخر، فكيف يشاققه و كيف ينوي و يقصد التقرب إليه و هو لم يعرفه بعد؟ و لكن اذا عرفه يعلم انه مما يجب طاعته و التوسل إليه بطاعة و عبودية و هو معنى قوله عليه السلام؛ فمن عرف دلتة المعرفة على العمل. فظهر ان المعرفة و النية روح العمل و ان كان العمل أيضا وسيلة إليه»؛ (شرح اصول کافی (صدر)، ج ۲، ص ۲۰۴).

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۹.

ندارد. با چنین اهمیتی، برای هر کس این پرسش مطرح است که راه دستیابی به معرفت خدا چیست؟

پاسخ شما:

.....
.....
.....

پاسخ ما:

باید در این باره به چند نکته توجه کرد:

با نگاه و تأملی بر نظام هستی به راحتی درمی یابیم که خداوند متعال، عالم را بر اساس نظام اسباب و مسببات بنا کرده است و به فرموده امام صادق علیه السلام:
أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا؛ خداوند ابا دارد که اشیا را جز به وسیله اسباب، جریان داده و مدیریت کند؛ پس برای هر چیزی، سببی قرار داد.^۱

و نیز فرمود:

لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِجِهَةِ أَسْبَابِهِ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَعْمَالَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ؛
جز از مسیر اسباب به آنچه در نزد خداست نمی توان رسید و خداوند اعمال بندگان را جز با معرفت به خویش نمی پذیرد.^۲

و در علم فلسفه نیز به صورت مفصل به این بحث و دلایل آن پرداخته شده است. ملاحظه می کنید که در این سخن شریف حضرت صادق علیه السلام پیش از آنکه معرفت را سبب پذیرش عمل معرفی فرماید، پرده از این سنت و روش الهی در نظام هستی برداشته است؛ درست مثل آنکه پروردگار عالم برای باریدن

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. همان، ص ۲۰۳.

باران، ابر و باد را می‌فرستد.

دوم. ممکن است راه‌های مختلفی برای شناخت خدا به ذهن برسد. راههایی همچون معرفت فلسفی، شناخت تجربی موجودات و معرفت شهودی نفس که هر کدام در جای خود درست است و چه بسا قرآن کریم و انبوه احادیث نیز به روشنی این راهها اشاره کرده‌اند، اما باید بدانیم که این گونه منابع افزون بر آنکه شناخت کلی و اجمالی و احیاناً ناقصی از خدا ارائه می‌دهد، به هیچ وجه توانایی کشف دستورها و باید و نبایدهای الهی در موضوعات گوناگون را ندارند. برای مثال یک فیلسوف و یا یک زیست‌شناس به فرض توفیق در اثبات خدا، قدرت کشف حلال و حرامهای الهی را نخواهد داشت؛ بنابراین حق معرفت خدا و دستوراتش که راه بندگی اوست، جز از راه منابعی که خود خداوند معرفی کرده است، به دست نمی‌آید و این منبع شناخت، همانا خلیفه و ولی خداست.

امام صادق علیه السلام ائمه را منبع و سبب اصلی معرفی می‌کند و می‌فرماید:

أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهَلَهُ مَنْ جَهَلَهُ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ؛ خدا خودداری و امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آورد، پس برای هر چیزی سبب و وسیله‌ای قرار داد و برای هر سبب شرح و گشایشی مقرر داشت و برای هر شرحی، دانشی گذاشت و برای هر دانشی، دربی گویا نهاد، عارف حقیقی کسی است که این درب را شناخت و نادان حقیقی کسی است که به این درب نادان گشت، این درب رسول خدا است و ما اهل بیت^۱.

۱. همان، ص ۱۸۳.

سوم. منابع حدیثی ما از این نکته سرشار است که همانا مسیر و منبع معرفت خدا و احکامش امامان معصوم علیهم السلام و امام عصر علیه السلام است؛ روزی امام حسین علیه السلام به اصحاب خود فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَحِبُّ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُ؛ اِی مردم! خداوند بندگان را خلق نکرده است مگر از برای آنکه او را بشناسند و چون او را شناختند، عبادتش کنند و چون او را عبادت کردند، از عبادت غیر او بی نیاز شوند. مردی عرض کرد: یا ابن رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد، معرفت خدا (یعنی حق و حقیقت خداشناسی) چگونه است؟ فرمود: شناختن اهل هر زمان است امام زمان خودشان را که واجب است بر آنها اطاعت فرمایشات و اوامر و نواهی او.^۱

همچنین جابر بن عبدالله انصاری می گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَيَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّمَا يَعْرِفُ وَيَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ هَكَذَا وَ اللَّهُ ضَالًّا؛ تنها کسی خدای عزوجل را شناسد و پرستش کند که هم خدا را بشناسد و هم امام از ما خاندان را و کسی که خدای عزوجل را نشناسد و امام از ما خاندان را نشناسد، غیر خدا را شناخته و عبادت کرده، این چنین است (مانند عامه مردم) که به خدا گمراهند.^۲

بنابراین همان طور که بارها گفته شده نظام هستی بر پایه اسباب و مسببات است و واسطه اصلی بین خدا و مخلوقات، امامان معصوم علیهم السلام هستند و تمام

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۸۱.

آنچه که در این جهان جاری می شود، از راه ایشان است. با این توضیح حتی راهیابی به معرفت خدا نیز جز از راه اهل بیت ممکن نخواهد بود؛ چنانچه امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین نقل می فرماید که:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَنَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَائِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَأَيُّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونٌ؛ مسلماً اگر خدای تبارک و تعالی اراده نمود خودش را بی واسطه به بندگانش می شناساند، لکن خداوند ما را ابواب و صراط و راه و جهتی قرار داد که از آن طریق وارد می شوند، پس هر کس که از ولایت ما عدول کرده یا دیگری را بر ما ترجیح دهد همان از صراط مستقیم منحرف و گمراه شده است.^۱

گفتار پنجم. معرفت امام و پذیرش اعمال

با توجه به جایگاه معرفت امام که تا کنون بیان شد می توان چنین نتیجه گرفت که یکی دیگر از آثار معرفت امام که شناخت او را ضروری می کند آن است که با وجود اینکه عمل جایگاه ویژه ای در اسلام دارد، اما خداوند سبحان، تنها اعمالی را می پذیرد که همراه با معرفت امام باشد؛ چنانچه پیشوایان ما بارها به این مطلب اشاره کرده اند؛ امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید:

كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِعِبَادَةٍ يُجْهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَاللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ؛ هر که دینداری خدای عزوجل کند، به وسیله عبادتی که خود را در آن به زحمت افکند، ولی امام و پیشوایی که خدا معین کرده نداشته باشد، زحمتش ناپذیرفته و خود او گمراه و سرگردان است و خدا اعمال او را مبعوض و دشمن دارد.^۲

۱. همان، ص ۱۸۴.

۲. همان، ص ۱۸۳.

در تاریخ آمده است بعضی از خطا کارانی که خود را شیعه می نامیدند، حرام های الهی را حرام می شمردند و سخن آنها این بود که اساس دین معرفت است؛ بنابراین وقتی معرفت به امام پیدا کرده، می توانی هر کاری دلت خواست انجام دهی؛ این مطلب را به اطلاع امام صادق علیه السلام رساندند، پس ایشان فرمود:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ تَأْمَلْ الْكَفَرَةَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَإِنَّمَا قِيلَ اغْرِفِ الْإِمَامَ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنَ الطَّاعَةِ فَإِنَّهَا مَقْبُولَةٌ مِنْكَ لِأَنَّهُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَمَلًا بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ وَلَوْ أَنَّ الرَّجُلَ عَمِلَ أَعْمَالَ الْبِرِّ كُلِّهَا وَصَامَ ذَهْرَهُ وَقَامَ لَيْلَهُ وَانْفَقَ مَالَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَمِلَ بِجَمِيعِ طَاعَاتِ اللَّهِ عُمُرَهُ كُلَّهُ وَلَمْ يَعْرِفْ نَبِيَّهُ الَّذِي جَاءَ بِتِلْكَ الْفَرَائِضِ فَيُؤْمِنَ بِهِ وَيُصَدِّقَهُ وَ إِمَامَ عَصْرِهِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ فَيُطِيعُهُ لَمْ يَنْفَعُهُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي ذَلِكَ وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا؛ پناه برخدا! چیزی را می گویند که خود نمی دانند؛ همانا گفته شده است که امامت را بشناس و آنگاه هر آنچه می خواهی از طاعت الهی انجام بده که در این صورت از تو پذیرفته خواهد شد؛ زیرا خداوند عمل بدون معرفت را نمی پذیرد و اگر مردی تمام کارهای نیک را انجام دهد؛ روزگار را به روزه سپری کند، شبها را به عبادت به سر آورد، تمام داراییش را در راه خدا انفاق نماید و در طول عمرش همه دستورات خدا را به جای آورد، ولی پیامبری را که آن فرائض را آورده شناسد تا به او ایمان آورد و معرفت به امام عصرش که خدا اطاعتش را واجب کرده، نیابد تا از او اطاعت کند، هیچ یک از اعمالش فایده نبخشد. خدای عزوجل در این باره فرمود: و پیش فرستادیم به آنچه کردند کاری را، پس آن را غباری پراکنده گردانیدیم.^۱

ملا صدرا نیز در شرح تفسیر امام صادق درباره آیه ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ﴾

۱. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۵۴.

بها^۱ که فرمود: «به خدا قسم ما همان اسمای حسناى الهى هستيم که خدا عمل بندگانش را جز با معرفت ما نمى پذيرد»^۲ چنین مى گوید: «انسان کامل به خاطر اینکه مشتمل بر همه معانی اسمای الهی همچون اسم «الله» است؛ بنابراین او اسم اعظم الهی و دلالت کننده بر صفات و اسماء حضرت حق است و هر کس او را بشناسد، خدا را شناخته است و بدون شک معرفت خدا واجب است و راه معرفت به او معرفت انسان کامل است که همانا پیامبر اکرم ﷺ، اوصیا و اولیای پس از ایشان مى باشد. پس معنای آیه این مى شود: و برای خدا اسم های نیکویی است و آن همانا انسانهای کامل است؛ زیرا همان طور که اسم علامت مسمای خویش است، ایشان دلالت گر بر صفات، افعال و آثار حضرت حق هستند و معرفت خدا منوط به معرفت ایشان است»^۳.

گفتار ششم. معرفت به امام، نشانه ایمان حقیقی

دانستیم که معرفت حقیقی به خدا، ایمان به او را به دنبال خواهد داشت؛ اما با توجه به اینکه معرفت به امام، راه معرفت به خداست، چه تلازمی بین ایمان به خدا و معرفت امام وجود دارد؟

۱. اعراف (۷)، ۱۸۰.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۳. «ان الانسان الكامل لكونه مشتملا على معانى اسماء الله كلها، كاسم الله المتضمن لمعانى جميع الاسماء الالهية على الاجمال كان مظهرا للاسم الجامع فهو الاسم الاعظم الدال على صفات الحق و اسمائه من عرفه فقد عرف ربه. ولا شك ان معرفة الله واجبة و انما الطريق الى معرفته معرفة الانسان الكامل و هو النبى ﷺ و من بعده من اوصيائه و اولياء امت ﷺ؛ فمعنى الآية: و لله الاسماء الحسنى و هى الذوات الكاملة، لكونه علامة دالة على محاسن صفاته و افعاله و آثاره، كما ان الاسم علامة لمسماه، فادعوه اى فادعوا الله و اطلبوا التقرب إليه بسبب معرفتها، و لكون معرفته تعالى منوطة بمعرفتهم»؛ (شرح اصول کافی (صدرا)، ج ۴، ص ۱۵۶).

پاسخ شما:

.....
.....
.....

پاسخ ما:

آری، همان گونه که درست حدس زدید ایمان حقیقی - که عامل رستگاری ماست - جز با معرفت امام حاصل نخواهد شد؛ زیرا از امامان بزرگوار ما بیان شده است که:

لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأَئِمَّةَ كُلَّهُمْ وَإِمَامَ زَمَانِهِ وَ يَرُدَّ إِلَيْهِ وَيُسَلِّمَ لَهُ ثُمَّ قَالَ كَيْفَ يَعْرِفُ الْآخِرَ وَهُوَ يَجْهَلُ الْأَوَّلَ؛ بنده خدا مؤمن نباشد تا آنکه خدا و رسولش و همه ائمه و امام زمانش را بشناسد و در امورش به امام زمانش رجوع کند و تسلیم او باشد، سپس فرمود: چگونه ممکن است کسی امام آخر را (که امام زمان اوست) بشناسد و امام اول را نشناسد.^۱

و علت آن نیز همان طور که پیش از این دلایل آن گذشت، منحصر بودن راه عبادت و معرفت خدا در امامان معصوم علیهم السلام است که فرمودند: «بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ».^۲

ممکن است کسی بگوید اگر معرفت به امامان معصوم علیهم السلام شرط ایمان واقعی است، پس تفاوت اسلام و ایمان در چیست. مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: میان اسلام و ایمان چه تفاوتی است؟ امام پاسخ او را نداد. دوباره سؤال کرد، امام باز هم پاسخی نفرمود. روزهای پس از آن در میان راه به یکدیگر برخورد

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲. همان، ص ۱۴۵.

کردند و کوچ کردن آن مرد نزدیک شده بود، امام صادق علیه السلام به او فرمود: گویا کوچ کردنت نزدیک شده است؟ عرض کرد: آری. فرمود: در خانه، مرا دیدار کن. آن مرد به دیدار امام رفت و از آن حضرت فرق میان اسلام و ایمان را پرسید. حضرت فرمود:

الإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ؛ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَهَذَا الْإِسْلَامُ. وَقَالَ: الْإِيمَانُ مَعْرِفَةُ هَذَا الْأَمْرِ مَعَ هَذَا فَإِنْ أَقْرَبَهَا وَ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ كَانَ مُسْلِمًا وَ كَانَ ضَالًّا؛ اسلام همین صورت ظاهری است که مردم دارند، یعنی شهادت دادن به اینکه شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی شریک نیست و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست و گزاردن نماز و دادن زکات و حج خانه کعبه و روزه ماه رمضان. اسلام این است؛ اما ایمان معرفت این امر (ولایت ائمه) است با این (صورت ظاهری که بیان شد)؛ پس اگر کسی به آنها اقرار کند و به این امر (ولایت) عارف نباشد، مسلمان و گمراه است.^۱

گفتار هفتم. یکسانی وجوب معرفت خدا، رسول و امام

با آنچه که درباره معرفت امام در هندسه معارف دینی و از زاویه معرفت خدا گفته شد، ضرورت معرفت امام در طول معرفت رب به خوبی روشن گردید. اکنون به این ضرورت که در حدیثی جامع و زیبا پرداخته شده است و در آن از لزوم شناخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و همه امامان معصوم علیهم السلام تا امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن رفته، به صورت منسجم اشاره می شود:

امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. همان، ص ۲۴.

إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ وَ حَدُّ الْمَعْرِفَةِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا نَظِيرَ لَهُ وَ أَنَّهُ يَعْرِفُ أَنَّهُ قَدِيمٌ مُثَبَّتٌ بِوُجُودٍ غَيْرُفَقِيدٍ مَوْصُوفٌ مِنْ غَيْرِ شَبِيهِ وَ لَا مُبْطَلٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الرَّسُولِ وَ الشَّهَادَةُ لَهُ بِالنُّبُوَّةِ وَ أَدْنَى مَعْرِفَةِ الرَّسُولِ الْإِقْرَارُ بِهِ بِنُبُوَّتِهِ وَ أَنَّ مَا أَتَى بِهِ مِنْ كِتَابٍ أَوْ أَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ فَذَلِكَ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بِهِ يَأْتُمُّ بِنَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ وَ اسْمِهِ فِي حَالِ الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ وَ أَدْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ أَنَّهُ عِدْلُ النَّبِيِّ إِلَّا دَرَجَةَ النُّبُوَّةِ وَ وَارِثُهُ وَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ طَاعَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ الْأَخْذُ بِقَوْلِهِ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنَا ثُمَّ مِنْ بَعْدِي مُوسَى ابْنِي ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وَلَدُهُ عَلِيٌّ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدُ ابْنُهُ وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ وَ الْحُجَّةُ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ؛ بهترین فرایض و واجب ترین آنها بر انسان شناسایی پروردگار و اقرار به بندگی اوست و حد معرفت این است که اقرار کند که معبودی جز او نیست و شبیه و مانندی برای او نیست و بداند که او قدیم و ثابت و موجود است و به چیزی مقید نیست. می توان او را توصیف کرد، ولی نه از روی شبیه و مانند و بداند که او باطل نیست و مانندش چیزی نیست و او شنوا و بینا است.

و پس از او شناسایی پیغمبر و گواهی به نبوت اوست و کمتر چیزی که در شناسایی او لازم است، این است که اقرار به نبوت او کند و اینکه آنچه آورده از کتاب یا امر و نهی از نزد خدای عزوجل است و پس از او شناختن امامی است که به وصف و نام او در حال سختی و خوشی پیروی کند و کمتر چیزی که در شناختن امام لازم است، این است که او به جز در مقام نبوت همباز پیغمبر و وارث اوست و این که اطاعت

او اطاعت خداوند و رسول اوست و در هر امری تسلیم او باشد و (در آنچه نداند) به او رد کند و گفتار او را بگیرد و بداند که امام پس از رسول خدا علی بن ابی طالب علیه السلام است و پس از او حسن علیه السلام، سپس حسین علیه السلام، سپس علی بن الحسین علیه السلام و سپس محمد بن علی علیه السلام و پس از او منم، و پس از من موسی علیه السلام فرزندم و پس از او فرزندش علی علیه السلام و پس از او محمد علیه السلام فرزندش، پس از او علی علیه السلام فرزندش؛ سپس فرزندش حسن علیه السلام و حجت علیه السلام از فرزندان حسن علیه السلام است.^۱

گفتار هشتم. معرفت امام، شرط زندگی اسلامی

یکی دیگر از دلایلی که ضرورت معرفت امام را اجتناب ناپذیر می کند آن است که بر اساس متون دینی، زندگی مسلمان گونه بدون معرفت امام ممکن نیست؛ چرا که بارها این روایت را شنیده ایم که:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ هر کس که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.^۲

و مرگ جاهلی، چیزی جز مرگ غیر مسلمانی نیست. چگونه چنین چیزی ممکن و قابل توضیح است؟

پاسخ شما:

.....
.....
.....

۱. کفایة الأثر، ترجمه حدیث از رسولی محلاتی، ص ۲۶۲.

۲. کفایة الأثر، ص ۲۹۶.

پاسخ ما:

با توجه به جایگاه علمی امامان معصوم و مرجعیت معارف دینی که پیش از این به آن اشاره شد، روشن است که آگاهی به دستورات واقعی دین اسلام تنها از راه پیشوایان دین و امامان معصوم علیهم السلام و به ویژه امام هر عصر ممکن است؛ به همین دلیل در بخشی از دعای عصر غیبت می خوانیم: «...اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^۱. این حقیقت در حدیثی نورانی این گونه توضیح داده می شود:

امام صادق علیه السلام فرمود:

خداوند متعال هرگز پیامبری را مبعوث نفرموده که مردم را به معرفت باری تعالی دعوت کند، ولی نسبت به او امر و نواهی او سفارشی ننماید. خداوند متعال از بندگان عمل به واجباتی را که با شرایط و اجزایی بر آنها واجب کرده، می پذیرد؛ اما به شرط این که عامل به کسی که به سویی دعوت شده، معرفت داشته باشد. کسی که اطاعت حق تعالی را نماید، حرام را ظاهراً و باطناً حرام می داند، نماز خوانده و روزه می گیرد، حج رفته و عمره را به جا می آورد، تمام محرمات الهی را بزرگ می شمرد، چیزی از آنها را رها نمی کند، به تمام کارهای نیک عمل می کند و آنچه مکارم اخلاق است را اتیان نموده و از آنچه زشت و منکر است، پرهیز می نماید و کسی که می پندارد بدون معرفت نبی صلی الله علیه و آله حلال را حلال و حرام را حرام می داند، قطعاً برای خدا حلالی را حلال و حرامی را حرام قرار نداده است و نیز کسی که بدون معرفت نسبت به آن کس که حق تعالی طاعتش را واجب نموده، نماز خوانده و زکات داده و حج و عمره برود؛ هیچ عملی را به جا نیاورده، نه نماز خوانده،

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

نه روزه گرفته و نه زکات داده و نه به حج و عمره رفته و نه از جنابت غسل کرده و نه تطهیر نموده، برای خدا حرامی را ترك نکرده و برای او حلالی را اتیان ننموده. نمازی برایش نیست اگر چه رکوع و سجود کرده، زکات و حجی برایش منظور نکرده‌اند. تنها زمانی این افعال، انجام شده محسوب می‌گردند که فاعل، آنها را با معرفت داشتن به کسی که حق تعالی بر خلائق منت گذاشته و طاعتش را بر آنها واجب قرار داده، اتیان کرده باشد؛ بنابراین کسی که به او معرفت داشت و معالم دین و احکام را از وی گرفت، البته اطاعت خدا را نموده است؛ در نتیجه باید گفت: کسی که واجب الطاعت را شناخت و شرایع را از او گرفت، البته اطاعت خدا را نموده است و کسی که می‌پندارد نفس اخذ شرایع از واجب الطاعت، معرفت به او است؛ چنانچه اگر او را شناخت می‌تواند به همان معرفت اکتفاء کند بدون اطاعت، محققاً در این پندارش کاذب بوده و مرتکب شرك شده است و به چنین شخصی گفته می‌شود: بشناس و هر عمل خیری که خواستی انجام بده؛ زیرا از تو بدون معرفت مقبول نیست، پس هرگاه تحصیل معرفت کردی، آنچه از طاعت را که خواستی عمل کن؛ چه کم و چه زیاد، چنین طاعتی البته از تو مقبول خواهد بود.^۱

۱. «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَنْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ يَدْعُو إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ لَيْسَ مَعَهَا طَاعَةٌ فِي أَمْرٍ وَلَا نَهْيٍ وَإِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ الْعَمَلَ بِالْفَرَائِضِ الَّتِي فَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى خُدُودِهَا مَعَ مَعْرِفَةِ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ وَمَنْ أَطَاعَ حَرَّمَ الْحَرَامَ ظَاهِرُهُ وَبَاطِنُهُ وَصَلَّى وَصَامَ وَحَجَّ وَاعْتَمَرَ وَعَظَّمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ كُلَّهَا وَلَمْ يَدْعُ مِنْهَا شَيْئاً وَعَمِلَ بِالْبِرِّ كُلِّهِ وَمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ كُلِّهَا وَتَجَنَّبَ سَيِّئَهَا وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِلُّ الْخَلَالَ وَيُحَرِّمُ الْحَرَامَ بِغَيْرِ مَعْرِفَةِ النَّبِيِّ ﷺ لَمْ يُحِلِّ لِلَّهِ خَلَالاً وَلَمْ يُحَرِّمْ لَهُ حَرَاماً وَإِنْ مَنْ صَلَّى وَزَكَّى وَحَجَّ وَاعْتَمَرَ وَفَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِغَيْرِ مَعْرِفَةِ مَنْ افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ فَلَمْ يَفْعَلْ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ لَمْ يُصَلِّ وَلَمْ يُصُمْ وَلَمْ يُزَكِّ وَلَمْ يُحَجَّ وَلَمْ يُعْتَمِرْ وَلَمْ يُغْتَسِلْ مِنَ الْجَنَابَةِ وَلَمْ يَتَطَهَّرْ وَلَمْ يُحَرِّمْ لِلَّهِ خَلَالاً وَلَيْسَ لَهُ صَلَاةٌ وَإِنْ زَكَّعَ وَإِنْ سَجَدَ وَلَا لَهُ زَكَاةٌ وَلَا حَجٌّ وَإِنَّمَا ذَلِكَ كُلُّهُ يَكُونُ بِمَعْرِفَةِ رَجُلٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ بِطَاعَتِهِ وَأَمْرٍ بِالْأَخْذِ عَنْهُ فَمَنْ عَرَفَهُ وَأَخَذَ عَنْهُ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ ذَلِكَ إِنَّمَا هِيَ الْمَعْرِفَةُ وَأَنَّهُ إِذَا عَرَفَ اكْتَفَى بِغَيْرِ طَاعَةٍ فَقَدْ كَذَبَ وَأَشْرَكَ وَإِنَّمَا قِيلَ اعْرِفْ وَ

گفتار نهم. معرفت امام، معیار دینداری

ممکن است با توجه به جایگاه امام و معرفت او در مجموعه دین، این سؤال پیش آید که بین دینداری و معرفت امام چه رابطه‌ای وجود دارد و آیا نمی‌توان کسانی را که به بسیاری از ظواهر دینی پایبند هستند، دین‌دار واقعی دانست؟ پاسخ شما:

.....
.....
.....

پاسخ ما:

در پاسخ باید گفت که اگر ثابت کردیم عبودیت و بندگی خدا چیزی جز تسلیم شدن در برابر او و دستوراتش نیست و تنها راه معرفت و اطاعت خدا را در معرفت و اطاعت امامان معصوم علیهم‌السلام دانستیم، قهراً پذیرش ولایت آنها، معیار دینداری خواهد بود، نه فقط التزام به شعار اسلامی.

از عبدالله بن ابی یعفور نقل شده که گفت: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: من با مردم آمد و شد دارم و بسی در شگفتم از جمعی که تولی شما را ندارند و تولی فلانی و فلانی را دارند، اما دارای امانت و راستی و وفایند و از جمعی که تولی شما را دارند، ولی نه امانتی دارند و نه وفایی و نه راستی. وی گوید: امام صادق علیه‌السلام راست نشست و با قیافه‌ای که گویی خشمگین بود روی به من کرد و سپس فرمود:

لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَلَا عَشْبَ عَلَى مَنْ دَانَ

اَعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنَ الْخَيْرِ فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ مِنْكَ ذَلِكَ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ فَإِذَا عَرَفْتَ فَأَعْمَلْ لِنَفْسِكَ مَا شِئْتَ مِنَ الطَّاعَةِ قَلَّ أَوْ كَثُرَ فَإِنَّهُ مَقْبُولٌ مِنْكَ» (علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۵۰. ترجمه از ذهنی تهرانی).

بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ؛ کسی که معتقد به ولایت امام ستمگری باشد که از سوی خدا نیست؛ چنین کس اصلاً دین ندارد و بر کسی که معتقد به ولایت امام عادل باشد که از سوی خداست ملامتی متوجه نخواهد بود.

(با تعجب) گفتم: آنان اصلاً دین ندارند؟ و اینان را ملامتی متوجه نیست؟

فرمود:

نَعَمْ، لَا دِينَ لِأُولَئِكَ وَلَا عَشَبَ عَلَى هَؤُلَاءِ ثُمَّ قَالَ: أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ يَعْنِي مِّنَ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ لِبَوْلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِئَا هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ فَأَيُّ نُورٍ يَكُونُ لِلْكَافِرِ فَيُخْرِجُ مِنْهُ إِنَّمَا عَنَى بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِيَّاهُمْ مِّنَ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَرِ فَقَالَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ آری، آنان دین ندارند و اینان را ملامتی متوجه نیست. سپس فرمود: مگر نمی شنوی که خداوند چه می فرماید: «خداوند بر کسانی که ایمان آورده اند ولایت دارد و آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی می کشد»، یعنی از تاریکی های گناهان به نور توبه و آمرزش، برای آنکه ولایت هر امام عادل را که از طرف خدا است دارند؛ سپس خداوند فرماید: «و کسانی که کافر شده اند طغیان گران بر آنان ولایت دارند و آنان را از روشنایی به سوی تاریکی ها بیرون می کشند»؛ کافر چه روشنایی دارد تا از آن بیرون کشیده شود؟ تنها مقصود از این آیه آن است که آنان در روشنایی اسلام بودند، ولی هنگامی که ولایت هر امام ستمگری را که از جانب خدا نبودند پذیرفتند، با پذیرش ولایت آنان از نور اسلام بیرون شدند و به سوی تاریکی های کفر گراییدند؛

پس خداوند از برای آنان واجب کرد که دوش به دوش کفار در آتش باشند؛ از این رو فرمود: «آنان اهل آتشند و جاوید در آتش خواهند بود».^۱

البته این حدیث نباید دست آویز شیعیان برای ارتکاب گناه قرار گیرد؛ چرا که خود اهل بیت علیهم السلام چنین تفکری را محکوم و همواره بر انجام عمل صالح تأکید فرمودند. امام رضا علیه السلام در سفارشهای ارزشمند خود به جناب عبدالعظیم حسنی می‌فرماید:

ای عبد العظیم! سلام مرا به دوستانم برسان و بگو به آنان که شیطان را بر خود راه ندهند و فرمانشان بده به راستی در حدیث و پرداخت سپرده و بگو جدال را ترك کنند و از آنچه سودی برای آنها ندارد خاموش باشند، و به هم رو آورند و با هم دیدار کنند که مایه نزدیکی به من است، و همدیگر را تکه پاره نکنند که من سوگند خوردم با خود هر که چنین کند و یکی از دوستانم را به خشم آورد دعا کنم تا خدا او را در دنیا به سختی عذاب کند و در دیگر سرا از زیانکاران باشد و به آنها بفهمان که خدا نیکان را آمرزد و از بدکارانشان درگذرد جز آنکه برایم شریکی آورد (یعنی در امامت) یا یکی از دوستانم را بیازارد، یا بدی او را در دل گیرد که خدا او را نیامرزد، تا برگردد و اگر برگشت که خوب و گر نه ایمان را از دلش برکند و از ولایت من به در شود، و بهره‌ای از ولایت ما ندارد و پناه به خدا از این وضع.^۲

۱. الغیبه (نعمانی)، ص ۱۳۳. ترجمه از فهری.

۲. «يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ أُنَلِّغُ عَنْكَ أَوْلِيَاءِي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُمْ لَا يَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ سَبِيلًا وَ مُرْهُمْ بِالصِّدْقِ فِي الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ مُرْهُمْ بِالسُّكُوتِ وَ تَرْكِ الْجِدَالِ فِيمَا لَا يَغْنِيهِمْ وَ إِقْبَالِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ وَ الْمُرَاوَرَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ قُرْبَةٌ إِلَيَّ وَ لَا يَشْغَلُوا أَنْفُسَهُمْ بِتَمْزِيقِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا فَإِنِّي أَلِيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ وَ أَسَخَطَ وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَاءِي دَعَوْتُ اللَّهَ لِيُعَذِّبَهُ فِي الدُّنْيَا أَشَدَّ الْعَذَابِ وَ كَانَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَ عَرَفْتُهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لِمُخْسِنِهِمْ وَ تَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئَتِهِمْ إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِهِ أَوْ أَدَى وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَاءِي أَوْ أَضْمَرَ لَهُ سُوءًا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَرْجَعَ عَنْهُ فَإِنْ رَجَعَ عَنْهُ وَ إِلَّا نَزَعَ رُوحَ الْإِيمَانِ عَنْ قَلْبِهِ

همین نکته باعث شده که از سویی لزوم دینداری در زندگی دنیوی و به ویژه عصر غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در متون اسلامی بسیار تأکید شود؛ چنانچه امام صادق علیه السلام در این باره فرمود که چنین دعا کنند: «یا الله یا رحمان یا رحیم یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»؛^۱ اما از سوی دیگر معیار دینداری که همانا معرفت امام و چنگ زدن به ولایت وی است، نیز بارها سفارش شده و به همگان در دعای عصر غیبت چنین آموزش داده می شود که: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».^۲

پایان سخن، این حدیث امام رضا علیه السلام درباره حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف است که در ضمن روایتی شریف فرمود:

...مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَقَدْ كَمَلَ إِيْمَانُهُ وَحَسُنَ إِسْلَامُهُ فَلْيُؤَالِ الْحُجَّةَ صَاحِبَ الزَّمَانِ الْقَائِمَ الْمُتَنَزِّلَ الْمُتَهَدِّيَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ.^۳

گفتار دهم. ولایت امام، رکن اسلام، نظام بخش مسلمانان و نگهدار آن

همه ما می دانیم که ولایت امامان معصوم علیهم السلام جایگاه ویژه ای در اسلام دارد؛ ضرورت معرفت به امام را از این زاویه چگونه می توان تبیین کرد؟ پاسخ شما:

.....

.....

.....

و خَرَجَ عَنْ وَّلَاتِنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ نُصَيْبٌ فِي وَّلَاتِنَا وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ»؛ (الاختصاص، ص ۲۴۷).

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۳. فضائل (ابن شاذان)، ص ۱۶۷.

پاسخ ما:

این که ولایت و امامت از ارکان مهم دین هستند، یکی دیگر از دلایل درون دینی است که ضرورت شناخت امام و ولی را به عنوان یکی از فرایض دینی روشن می سازد، در حالی که احادیث فراوانی نیز به این مطلب توجه کرده اند؛ از جمله این که امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید:

اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره گوید: گفتم: کدام اینها برتر است؟ فرمود: ولایت برتر است؛ زیرا کلید همه است و والی، رهبر آنها است، ... سپس فرمود: فراز امر دین و بلندترین کار آن و کلید آن در هر چیزی و خشنودی خدای رحمان طاعت امام است، پس از شناختن او؛ زیرا خدای عزوجل می فرماید: «هر که از رسول اطاعت کند محققاً خدا را اطاعت کرده و هر که پشت دهد، ما تو را نسبت به او نگهبان نفرستادیم»، اما اگر مردی همه شب عبادت و هر روز روزه دارد و همه مالش را صدقه دهد و همه عمرش حج کند و ولایت ولی خدا را نداند تا پیرو او باشد و همه کارش به راهنمایی او باشد، او را بر خدای عزوجل حق ثوابی نیست و از اهل ایمان نباشد.^۱

همچنین در روایات ما افزون بر این که ولایت امامان معصوم علیهم السلام را ستون اسلام معرفی کرده اند، آن را عامل نظام بخشی مسلمانان نیز دانسته اند به گونه ای که امام رضا علیه السلام در این باره فرمود: «إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ

۱. «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ. قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَ أَيْ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ؛ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ ... ثُمَّ قَالَ: ذِرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا، أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَلِّيهِ وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِذِلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزٌّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ»؛ (كافي، ج ۲، ص ۱۸).

صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ^۱. حال اگر کسی مطالعات اجتماعی داشته باشد و وجود نظم در جامعه را برای رشد و پیشرفت فرد و جامعه لازم و ضروری بداند - چنانچه در رویکرد انسانی این کتاب درباره آن صحبت شد - به ضرورت شناخت امام حقیقی جامعه و نصرت او برای به دست گرفتن حاکمیت حکم خواهد کرد.

این مطلب به صورتی کاملاً استدلالی در سخنی منقول از امام رضا (ع) چنین آمده است: «پس اگر بگویند چرا اولوالامر؛ یعنی ائمه هدی و اوصیای پیغمبران در هر زمان مقرر شدند و به این منصب جلیل مفتخر گردیدند و مردم به اطاعت ایشان مأمور شدند؟ باید در پاسخ گفته شود که این مطلب را علت‌های بسیار است؛ بعضی از آنها این است که چون خلق بر حدی محدود و احکامی مضبوط و معدود اطلاع یافتند و مأمور شدند که از این حد تجاوز نکنند؛ زیرا که در تجاوز از این حد فسادهایی بی شمار بود و ثابت نمی شد و نظم نمی گرفت و قوام حاصل نمی کرد مگر به اینکه در میان خلق قیمتی و امینی قرار داده شود که ایشان را منع کند از تعدی کردن از حدود و داخل شدن در آنچه از ایشان ممنوع شده است؛ چه اگر این برای این نهج مسلوك نشود، احدی لذت و منفعت خود را به جهت فساد غیر خود فرو نگذارد؛ پس حق تعالی در میان مردم حاکمی قرار داد که ایشان را از فساد منع کند و حدود و احکام الهی را اقامه کند و بعضی از دلایل آن نیز این است که ما نیافتیم فرقه‌ای از فرق و ملتی از ملل را که باقی باشند و زندگی کنند مگر به وجود قیم و رهبری در میان ایشان که ناچارند از وجود او در امر دین و دنیای خود؛ پس در حکمت حکیم جایز نباشد که مردم را واگذارد و در میان ایشان قرار ندهد کسی را که می داند ایشان لابد او را لازم دارند و قوامی از برای ایشان نباشد مگر به وجود او؛ پس به سبب

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

او با دشمنان خود مقاتله کنند و به سبب او غنیمتهای خود را قسمت کنند و از برای ایشان اقامه نماز جمعه و جماعت کند و از مظلوم ایشان ظالم ایشان را دفع و رفع کند و بعضی از آنها این است که اگر از برای مردم قرار داده نمی شد امامی که قیم ایشان، امین، حافظ و نگهبان شریعت باشد، هرآینه ملت نابود می شد و دین از میان می رفت و سنن و احکام تغییر می کرد و بدعت کنندگان در دین زیاد و ملحدان کم می کردند و امر را بر مسلمانان مشتبه می ساختند؛ زیرا که ما خلق را ناقص و محتاج و غیر کامل یافته ایم با اختلاف ایشان و اختلاف هوای نفسانی و پراکندگی قصدهای ایشان؛ پس اگر برای ایشان قیمی و حافظی در آنچه رسول خدا آورده است، قرار داده نشود هرآینه فساد خواهند کرد به نوعی که بیان کردیم و شرایع و سنن و احکام و ایمان تغییر خواهد یافت و این موجب فساد تمام خلق شود»^۱.

با چنین جایگاه ویژه ای که امام معصوم و اطاعت از او در جامعه دارد، بسیار روشن است که بدون معرفت به چنین جایگاهی، حضور و کارکرد امام در

۱. «... فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ فَلِمَ جَعَلَ أُولَى الْأَمْرِ وَأَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ قِيلَ لِعَلَّ كَثِيرَةً مِنْهَا أَنْ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حَدِّ مَخْذُودٍ وَ أَمَرُوا أَنْ لَا يَتَعَدَّوْا ذَلِكَ الْخَدَّ لِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهِ أَمِينًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّغْدِي وَ الدُّخُولِ فِيهَا خُطَرَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَشْرُكُ لَدُنَّهُ وَ مَنْفَعَتُهُ لِفَسَادٍ غَيْرِهِ فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيَمًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَ يُقِيمُ فِيهِمُ الْخُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ وَ مِنْهَا أَنَّا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَ لَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ تَقُومُ وَ غَاشُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَ رُبِيسٍ وَ لِمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا فَلَمْ يَجْزِ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَشْرُكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُ مِنْهُ وَ لَا قِيَامَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ فَيَقَاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَ يَقْسِمُونَ فَيَسْهُمُ وَ يُقِيمُ لَهُمْ جَمْعَهُمْ وَ جَمَاعَتَهُمْ وَ يَمْنَعُ ظَالِمَهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِمْ وَ مِنْهَا أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قِيَمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدَعًا لَدَرْسَةِ الْمِلَّةِ وَ ذَهَبَ الدِّينُ وَ غُيِّرَتِ السُّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ وَ لَزَادَ فِيهِ الْمُبْتَدِعُونَ وَ تَقَصَّ مِنْهُ الْمُلْحِدُونَ وَ شَسَّهَوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ لَأَنَّا وَ جَدْنَا الْخَلْقَ مَنْقُوصِينَ مُخْتَاجِينَ غَيْرَ كَامِلِينَ مَعَ اخْتِلَافِهِمْ وَ اخْتِلَافِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشَشَّتْ أُنْحَائِهِمْ^۱ فَلَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ قِيَمًا^۲، حَافِظًا لِمَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ ﷺ لَفَسَدُوا عَلَى نَحْوِ مَا بَيَّنَّا وَ غُيِّرَتِ الشَّرَائِعُ وَ السُّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ وَ الْإِيمَانُ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ»؛ (عيون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۰، ترجمه از آقا نجفی).

جامعه ضمانتی در اجرا پیدا نمی‌کند و این آثار مبارک نیز به دست نخواهد آمد.

گفتار یازدهم. معرفت امام، زمینه محبت واجب به او

از جمله سفارشهایی که در اسلام نسبت به امام معصوم شده است، لزوم محبت و مودت به اهل بیت پیامبر ﷺ است؛ قرآن کریم اجر رسالت حضرت محمد ﷺ را مودت و محبت به اهل بیت ایشان می‌داند و می‌فرماید: «... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».^۱

از رسول خدا ﷺ نیز روایت شده که فرمود:
لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ هر چیزی اساس و پایه‌ای دارد و اساس اسلام حب و دوستی ما اهل بیت است.^۲

همچنین فرمود:

إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَى أَرْبَعَةٍ مِنْ أَهْلِ قَدْ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ وَ أَمَرَنِي بِحُبِّهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْمُهَدِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمُ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ؛ بهشت مشتاق چهار نفر از اهل من است که دوست می‌دارد ایشان را خدای تعالی و مرا به دوست داشتن ایشان امر فرموده که آنها: علی بن ابی طالب است و حسن و حسین و مهدی صلی الله علیه و مهدی کسی است که عیسی بن مریم در پی او نماز بگذارد.^۳

این سخنان و انبوه روایاتی که محبت به ائمه را بالاتر از دوستی معمولی و آن را نشانه ایمان واقعی شمرده^۴ و یا اینکه از این امانت در روز قیامت پرسیده

۱. شوری (۴۲)، ۲۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۶.

۳. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۵۲.

۴. امام باقر فرمود: «حُبُّنَا إِيْمَانٌ وَ بُغْضُنَا كُفْرٌ»؛ (کافی، ج ۱، ص ۱۸۷).

می شود،^۱ همگان را به لزوم تحصیل محبت ایشان فرا می خواند؛ اما چگونه می توان بدون شناخت کسی او را دوست داشت؟ به همین دلیل مقدمه کسب محبت اهل بیت علیهم السلام و امام زمان علیه السلام، کسب معرفت است. باید این را هم دانست که علت وجوب این محبت به دلیل آثار بسیار زیادی است که بر تربیت و سعادت انسان دارد. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سخنی شیرین این آثار را چنین بیان می فرماید:

مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلَا يَشُكُّ أَحَدٌ أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي عَشْرِينَ خَصْلَةً عَشْرٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَعَشْرٌ مِنْهَا فِي الْآخِرَةِ أَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَالزُّهْدُ وَالْحِرْصُ عَلَى الْعَمَلِ وَالْوَرَعُ فِي الدِّينِ وَالرَّغْبَةُ فِي الْعِبَادَةِ وَالتَّوْبَةُ قَبْلَ الْمَوْتِ وَالنَّشَاطُ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ وَالْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَالْحِفْظُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ عَزَّوَجَلَّ وَالتَّاسِعَةُ بُغْضُ الدُّنْيَا وَالْعَاشِرَةُ السَّخَاءُ وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ فَلَا يُنْشَرُّ لَهُ دِيْوَانٌ وَلَا يُنْصَبُ لَهُ مِيزَانٌ وَيُعْطَى كِتَابُهُ بِيَمِينِهِ وَيُكْتَبُ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَيَبْيَضُ وَجْهُهُ وَيُكْسَى مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ وَيَشْفَعُ فِي مَائَةِ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ وَيَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ وَيَتَوَجَّعُ مَنْ تَبِعَ الْجَنَّةِ وَالْعَاشِرَةُ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَطُوبَى لِأَهْلِ بَيْتِي؛ هر کس را که خداوند دوستی پیشوایان از خاندان مرا نصیبش فرمود در حقیقت به خیر دنیا و آخرت رسیده است، پس هیچ کس تردیدی نداشته باشد که او در بهشت است؛ زیرا در دوستی خاندان من بیست خصلت است، ده از آنها در دنیا و ده از آنها در آخرت، اما خصلت هایی که در دنیا است، زهد است و حرص به عمل و پاکدامنی در دین و میل به پرستش خدا و توبه پیش از

۱. رسول مکرم اسلام فرمود: «لَا يَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ، عَنْ جَسَدِهِ فِيمَا أَتْلَاهُ وَ عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْتَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِمَّا اكْتَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ (الأمالي (طوسی)، ص ۱۲۴).

مرگ و شادمانی در شب زنده داری و ناامیدی از آنچه در دست مردم است و نگهداری احترام امرونی خدایوند عزوجل؛ نهم کینه دنیا و دهم سخاوت. و اما آنچه در آخرت است، دفتر حسابی برای او باز نشود و میزانی برای او برپا نگردد و نامه او به دست راستش داده شود و فرمان بیزاری از آتش برای او نوشته شود و رویش سفید گردد و از جامه های بهشتی بر او پوشانیده شود و در باره صد نفر از خانواده خویش شفاعتش پذیرفته گردد و خدای عزوجل با نظر رحمت به او نظر فرماید و از تاج های بهشتی بر سرش گذاشته شود و دهم آنکه بدون حساب در بهشت درآید؛ پس خوشا به حال دوستان خاندان من.^۱

با وجود چنین برکت های بزرگی است که حضرت آیت الله جوادی در این باره چنین توضیح می دهد:

محبت و مودت چنین ذوات مبارکی، مایه تربیت نفوس، تخلق به خلق الهی و اتصاف به صفات کریمه آنهاست و از سوی خداوند والا بر هر مؤمنی واجب گردیده است. این محبت و مودت نه امری تشریفاتی، که از اصول دین و سرمایه رسمی آن است؛ زیرا مسائل اسلامی دو گونه است: بعضی امور کلیدی اند و برخی جزو مسائل فرعی. درباره مسائل کلیدی دین، رهبران الهی و شاگردان شایسته آنها اهتمام بسیاری ورزیده اند. جابر بن عبدالله انصاری که از اصحاب بزرگوار پیامبر اسلام ﷺ و از جمله معمران بود و در اواخر عمر نابینا شد، شخصیتی است که معصومان را از پیامبر گرامی اسلام تا امام باقر (ع) زیارت و عصر آنان را ادراک کرده است. این صحابی بزرگوار که خود از گروه بزرگ انصار بود، کوچه به کوچه و خانه به خانه محله انصار را می گشت و می فرمود: «أدبوا أولادکم علی حب علی؛ فرزندان خود را به دوستی حضرت علی

۱. خصال، ج ۲، ص ۵۱۵.

یعنی خاندان پیامبر تربیت کنید». این روش ترویج و تأکید بر محبت اهل بیت علیهم السلام، گویاست که این موضوع نظیر بحث‌های فرعی دین نیست، چنان که صحابی عالی قدری در حالت پیری و نابینایی، عصازنان خانه به خانه و در محله‌های مختلف می‌گردد.^۱

گفتار دوازدهم. معرفت امام، لازمه آمادگی برای یاری وی

یکی از موضوعاتی که در میان دعاها و زیارتهای مهدوی بسیار زیاد دیده می‌شود، تقاضای توفیق نصرت و یاری امام زمان است. فکر می‌کنید چه رابطه‌ای بین ضرورت معرفت امام و یاری او وجود دارد؟

پاسخ شما:

.....

.....

.....

پاسخ ما:

ضرورت معرفت به امام زمان را می‌توان از زاویه لزوم آمادگی برای یاری وی نیز بررسی کرد؛ زیرا برخی آیات و روایات مهدوی بر لزوم چنین آمادگی دائمی گواهی می‌دهند. خدای سبحان در قرآن کریم خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۲ و این چنین مؤمنان را به «مربطه» فرا می‌خواند. این آیه یکی از آیات مهدوی است که امام صادق علیه السلام در ضمن تفسیر آن فرمود: «... وَرَابِطُوا إِمَامَكُمْ الْمُنْتَظَرَ؛ و با امام

۱. امام مهدی، موجود موعود، ص ۷۷.

۲. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید»؛ (آل عمران (۳)، ۲۰۰).

منتظرتان مرابطه داشته باشید».^۱ برای فهم این آیه و حدیث باید به معنای فعل امر «رابطوا» توجه دقیقی نمود و بررسی کرد که خداوند بلند مرتبه به ما انجام چه کاری را فرمان می دهد.

«رابطوا» و «مربطه» از برای واژه «ربط» در اصل به معنای پیوند زدن، بستن^۲ و محکم کردن^۳ است و در موارد گوناگونی که استفاده می شود به لازمه معنای اصلی آن که عبارت است از ملازمت، مواظبت،^۴ مداومت و پیوستگی،^۵ مراقبت،^۶ آمادگی برای مقابله با دشمن که خود نوعی جهاد است،^۷ به کار می رود. حضرت آیت الله جوادی در این باره می فرماید:

مربطه مصداق فراوان نظامی، اجتماعی و... دارد، مانند انتظار پس از نماز برای فرارسیدن وقت نماز بعدی، آمادگی و پا به رکاب بودن برای خدا، مرزداری و محافظت از مرزها و آمادگی دائم برای صیانت از حدود و ثغور اسلامی و ایجاد رابطه با آحاد و افراد جامعه و بارزترین و کاملترین مصداق مربوطه، ارتباط با اولیای دین و امامان معصوم است.^۸

نویسنده محقق کتاب التحقيق نیز برای مربوطه سه مرتبه می شمارد و می گوید: اولین مرتبه آن تحقق ارتباط بین افراد و کسی است که هدایت و رشد مردم را بر عهده دارند؛ یعنی بین امت و امام، تا با هدایت های او هدایت و با ارشاد او رشد یافته و بر طبق امر و نهی رفتار کنند.

۱. الغیبة (نعمانی)، ص ۲۷.

۲. قاموس قرآن، ذیل ماده ربط.

۳. مفردات راغب اصفهانی و لسان العرب، ذیل ماده ربط.

۴. مجمع البحرین، ذیل ماده ربط.

۵. العین، ذیل ماده ربط.

۶. مفردات راغب اصفهانی، ذیل ماده ربط.

۷. همان و العین، ذیل ماده ربط.

۸. تسنیم، ج ۱۶، ص ۷۷۰.

دومین مرتبه ارتباط درونی بین مردم و امت است تا در بین خود با رحمت بوده و در یک صف و همچون دست واحد و کلمه واحده در مقابل مخالفان خود محکم و مستقر شوند.

مرتبه سوم رابطه تحقق آن از جهت فراهم نمودن تجهیزات و قوای لازم برای خود و منافع خودشان است.^۱

بنابر آنچه که پس از توضیح واژه «مربطه» و ارتباط آن با پیوند با امام منتظر و آمادگی برای یاری وی به دست آمد، چنین برمی آید که این ارتباط معنوی و پیوسته به حضرتش لازم و ضروری است، چنانچه صاحب کتاب مکیال المکارم می نویسد:

معنای دوم مربوطه آن است که مؤمن با امام زمانش مربوطه داشته باشد و تحقق آن به این است که خودش را به ریسمان ولایتش بیاویزد و به تبعیت و نصرتش ملتزم باشد و این قسم از مربوطه بر تمام افراد واجب عینی بوده و نیابت بردار نیست و آن، رکنی از ارکان ایمان است و خدا عملی را بدون آن قبول نمی کند.^۲

دلیل وجوب به دست آوردن آمادگی برای یاری امام نیز روشن است؛ زیرا:

اول. ظهور امام ناگهانی است؛ چنانچه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمود: «... فَإِنَّ أَمْرَنَا بَغْتَةً فَجَاءَ».^۳

دوم. حضرت مهدی هنگام ظهور ندای نصرت خواهی می طلبد و می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا نَسْتَنْصِرُ اللَّهَ وَ مَنْ أَجَابَنَا مِنَ النَّاسِ ... فَإِنَّ اللَّهَ فِينَا لَا تَخْذُلُونَا وَ أَنْصُرُونَا يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ؛ ما از خدا و هر کسی از مردم که خواسته ما را اجابت کند، طلب نصرت و یاری می کنیم؛... پس شما را به خدا

۱. تحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۲۸.

۲. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۴۸۲.

۳. احتجاج، ج ۲، ص ۴۹۵.

قسم که ما را خوار نکنید و یاریمان کنید تا خدا نیز شما را یاری کند.^۱ سوم. پاسخ ندادن به ندای نصرت خواهی امام موجب شقاوت و بدبختی است؛ چنانچه در حادثه عاشورا آمده است که «امام حسین علیه السلام ره سپرد تا به قطقطانیه منزل کرد و خیمه‌ای برپا دید، فرمود: این خیمه از کیست؟ گفتند: از عبیدالله بن حرّ حنفی. امام حسین علیه السلام به او پیام داد که ای مرد! تو گنهکار و خطا کاری و اگر در این موقع به خدا توبه نکنی و مرا یاری نکنی تا جدم برابر خدای تبارک و تعالی شفیع تو باشد، در غیر این صورت خدای عزوجل بدان چه کردی مؤاخذهات کند. او گفت: یا ابن رسول الله! اگر یاریت کنم اول کس باشم که جانم قربانت کنم؛ ولی این اسبم را تقدیمت کنم که به خدا قسم هر وقت سوارش شدم هر چه را خواستم دریافتم و هر که قصد مرا کرده از او نجات یافتم؛ او را بگیر. امام حسین علیه السلام از او رو گردانید و فرمود: ما را نیازی به تو و اسب تو نیست و من ستمکاران را به کمک خود نپذیرم، ولی بگریز و نه با ما باش و نه بر ما؛ زیرا هر که فریاد و شیون ما خاندان را بشنود و اجابت نکند، خدایش به رو در دوزخ اندازد».^۲

بنابراین کسانی که در حسرت یاری امام حسین علیه السلام هستند و ندای «یا لیتنا کنا معک» سرمی دهند باید بدانند که عاشورای دیگری در پیش است و پیش از اینکه دیر شود باید برای یاری او آماده شوند تا به سرنوشت کوفیان دچار نگردند؛ چرا که آمادگی یک باره به دست نمی آید و باید پیش از رسیدن زمان قیام و ندای یاری خواهی حضرت آماده بود. از این رو در زیارت اربعین می خوانیم: «قَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سِلْمٌ وَ أَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَأْذَنَ

۱. الغیبه (نعمانی)، ص ۲۸۱.

۲. أمالی (صدوق)، ص ۱۵۴.

اللَّهُ لَكُمْ^۱ و امام صادق علیه السلام نیز به همه منتظران دستور فرمود:
لِيَعِدَنَّ أَحَدُكُمْ لَخُرُوجِ الْقَائِمِ وَلَوْ سَهْمًا؛ حتماً باید فرد فرد شما خود را
برای خروج حضرت قائم آماده کند، حتی با تهیه یک تیر.^۲
اکنون که وجوب پیوند با امام و آمادگی برای ایشان ثابت شد، آیا چنین ارتباط
و آمادگی نیازمند معرفت پیشین به امام زمان نیست؟ معنای روایاتی مثل: «مَنْ
مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ قَائِمٌ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ؛ هر کس امام خود
را شناخت مانند کسی است که در خیمه قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد»،^۳ با این توضیح
آشکار می‌گردد.

گفتار سیزدهم. معرفت امام و وجوب شکر نعمت

شکر و قدردانی از خدا و نعمتهای او از نظر عقل و نقل لازم است؛ چنانچه قرآن
کریم می‌فرماید:
﴿وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ إِنَّ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾؛ و خداوند کفر را برای
بندگان نمی‌پسندد و اگر شکرگزار باشید از شما راضی خواهد شد.^۴
اما انسان تا نعمتی را نشناسد چگونه به دنبال شکرگزاری آن خواهد بود؟ زیرا
به فرموده امام حسن عسکری علیه السلام: «لَا يَشْكُرُ النِّعْمَةَ إِلَّا الْعَارِفُ؛ کسی جز عارف
(به نعمت) شکر نعمت را به جا نمی‌آورد». حال سؤال این است که لزوم شکر
نعمت، چه ربطی به امام و معرفت او دارد؟
پاسخ شما:

۱. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۱۳.

۲. الغیبة (نعمانی)، ص ۳۲۰.

۳. همان، ص ۳۳۰.

۴. زمزم (۳۹)، ۷.

پاسخ ما:

در پاسخ این سؤال باید گفت امامان معصوم علیهم السلام، نعمتهای پروردگار برای ما هستند. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه هشتم سوره تکوین «ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ؛ سپس در روز قیامت حتماً از نعمتها خواهیم پرسید»، امامان را همان نعمتهای مورد سؤال می‌شمارد و می‌فرماید:

تَسْأَلُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ بِأَهْلِ بَيْتِهِ الْمُعْصومِينَ؛
این امت از نعمت رسول خدا و سپس ما اهل بیت مورد سؤال قرار خواهد گرفت.^۱

البته این تفسیر نیز مانند تفسیرهای دیگر اهل بیت دارای ریشه قرآنی هم هست؛ چرا که وقتی در روز غدیر حضرت علی علیه السلام به امامت و ولایت امت از سوی خداوند منصوب شدند، آیه: «...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...»^۲ در این باره نازل شد و از امامت و ولایت با عبارت، «نعمتی» تعبیر گردید.

آری، وجود امام آن قدر مهم و دارای برکت‌های فراوان است که حتی اگر همچون حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشريف از دیدگان ما غایب شود، باز هم نعمت بزرگ پروردگار است؛ چنانچه امام کاظم علیه السلام فرمود:

النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ؛ نعمت ظاهر، امام

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۴۰.

۲. «... امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم...»؛ (مائده (۵)، ۳).

ظاهر و نعمت مخفی، امام غائب است.^۱

گفتار چهاردهم. معرفت امام، لازمه ادای حقوق وی

یکی دیگر از دلایل ضرورت معرفت امام عصر، رعایت کردن وظایف ما در برابر ایشان و ادای حقوق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ چرا که انسانها در مقابل همه افرادی که در اطراف او هستند، وظایفی را بر عهده دارند و موظف به رعایت حقوق ایشان هستند، در حالی که این حقوق در صورت انجام لطف و کاری برای ما چند برابر هم خواهد شد. در دعای ندبه نیز آشکارا به این مطلب اشاره می شود که: «...وَ أَعِنَّا عَلَى تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ إِلَيْهِ؛ و خداوندا ما را برای ادای حقوق امام زمان یاری فرما».^۲ در این دعای به ظاهر کوتاه پیامهای متعددی نهفته است؛ برخی از این پیامها عبارتند از:

شناخت و ادای حقوق امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف کاری بس دشوار و حساس است و موفقیت در آن نیازمند امداد الهی می باشد.

از ضمیر متکلم مع الغیر (نا) استفاده می شود که شناخت و ادای حقوق آن حضرت به تجمع مؤمنین و کار جمعی نیاز دارد.

برای ادای حقوق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به ناچار باید ابتدا حقوق آن حضرت را شناخت و معنای این دعا در واقع، طلب معرفت از خدا نسبت به حقوق امام زمان و آنگاه ادای آن حقوق است.

از واژه «حقوقه» می فهمیم که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تنها یک حق ندارد (زیرا نفرمود: حقه)، بلکه برگردن ما حقوقی دارد که شناخت و ادای همه آنها بر

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲. مزار الکبیر (ابن مشهدی)، ص ۵۸۴.

عهد ماست».^۱

بر همین اساس نویسندگان مختلفی درباره حقوق امام دست به قلم برده‌اند و در این زمینه کتاب‌هایی نوشته‌اند که یکی از بهترین آنها کتاب مکیال المکارم است که در آن هشتاد مورد از حقوق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شمارش شده است. به راستی اگر کسی امام زمان خویش را شناسد، چگونه وظایف خود در برابر ایشان و تشکیل حکومت جهانی خویش را خواهد دانست؟ آیت الله جوادی اهمیت این مطلب را چنین توضیح می‌دهد:

آن که بخواهد در ظلمات عصر غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، از مرگی جاهلانه رهیده و به حیاتی عقلانی دست یازد و در زمره اهل سعادت قرار گیرد، ناگزیر از معرفت به وجود امام معصوم زمان خویش است؛ آنگاه چون امامت را و امام خویش را در پرتو معرفت، توحید و نبوت شناخت، برنامه‌های حکومت و دولت کریمه امام خویش را خواهد شناخت تا بداند در برابر چنین امام و چنان حکومتی چه وظیفه‌ای دارد. کسی که وظیفه خود را در راستای تحقق حکومت امام معصوم عصرش به روشنی دریابد، تلاش می‌کند تا امر آن حضرت را در درون و برون احیا سازد و خویش و جامعه‌اش را مهبای ظهور مبارک امام زمانش کند.^۲

۱. ضرورت طرح معارف مهدویت، ص ۶۲.

۲. امام مهدی؛ موجود موعود، ص ۱۷۸.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن فهد حلی، **عدة الداعي**، بیجا، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۷ ق.
۲. ابوالقاسم پاینده، **نهج الفصاحه**، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۲ ش.
۳. اربلی، علی بن عیسی، **کشف الغمة**، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق.
۴. امام امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، **نهج البلاغه**، گردآوری رضی، محمد بن حسین، قم: نشر دارالهجرة، بیتا.
۵. بحرانی، حسن بن شعبه، **تحف العقول**، قم، نشر جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۶. بنی هاشمی، سید محمد، **تسمیم آشنایی**، تدوین صدرالحفاظی، قم، نشر حق یاوران، ۱۴۲۶ ق.
۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد، **غررالحکم ودرر الکلم**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ ش.
۸. تمیمی، نعمان بن محمد، **دعائم الإسلام**، مصر، دارالمعارف، ۱۳۸۵ ق.
۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد، **تصنیف غررالحکم**، قم، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ ش.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، **امام مهدی؛ موعود موجود**، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸ ش.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، **تسمیم**، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۹ ش.
۱۲. خزاز قمی، علی بن محمد، **کفایة الأثر**، قم، بیدار، ۱۴۰۱ ق.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **المفردات فی غریب القرآن**، بیجا، مکتبه رضویه؛ بیتا.
۱۴. سید بن طاووس، **جمال الأسبوع**، قم، رضی، بیتا.
۱۵. شهر آشوب، محمد بن علی، **مناقب آل ابی طالب**، قم، علامه، ۱۳۷۹ ق.
۱۶. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، **الاختصاص**، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۱۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، **شرح اصول کافی**، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
۱۸. صدوق، محمد بن بابویه، **معانی الأخبار**، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ ش.
۱۹. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، **الامالی**، بیجا، نشر کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ ش.

۲۰. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، **الخصال**، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ق.
۲۱. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، **علل الشرائع**، قم، مکتبه الداوری، بی‌تا.
۲۲. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، **عیون أخبار الرضا**، بیجا، جهان، ۱۳۷۸ ق.
۲۳. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، **کمال الدین و تمام النعمة**، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷ ق.
۲۴. صفایی حائری، علی، **حرکت**، قم، نشر لیلۃ القدر، ۱۳۸۶ ش.
۲۵. صفایی حائری، علی، **وارثان عاشورا**، قم، انتشارات لیلۃ القدر، ۱۳۸۹ ش.
۲۶. طباطبایی، سید محمد حسین، **ترجمه المیزان**، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۲۷. طبرسی، احمد بن علی، **الاحتجاج**، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۲۸. طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرين**، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن، **الأمالی**، قم، نشر دار الثقافه، ۱۴۱۴ ق.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن، **تهذیب الأحکام**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۳۱. عیاشی، محمد بن مسعود، **کتاب التفسیر**، تهران، المطبعة العلمیه، ۱۳۸۰ ق.
۳۲. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، **روضة الواعظین**، قم، رضی، ۱۳۷۵ ش.
۳۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، **العین**، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.
۳۴. قرشی، علی اکبر، **قاموس قرآن**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ ق.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، **اصول کافی**، ترجمه مصطفوی، تهران، کتاب فروشی علمیه اسلامی، ۱۳۶۹ ش.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب، **الكافی**، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۳۷. لطیفی، رحیم، **دلایل عقلی و نقلی امامت و مهدویت**، قم، بنیاد فرهنگی حضرتن مهدی موعود، ۱۳۸۹ ش.
۳۸. مجلسی، محمد باقر، **بحار الأنوار**، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۳۹. محمد محمدی ری شهری، **میزان الحکمة**، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۰. مشهدی، محمد بن جعفر بن، **المزار الكبير**، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۴۱. مصباح یزدی، محمد تقی، **راهیان کوی دوست**، قم، مؤسسه امام خمینی.

۴۲. مصطفوی، حسن، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۶۸ ش.
۴۳. مطهری، مرتضی، **مجموعه آثار استاد شهید مطهری**، تهران، انتشارات صدرا.
۴۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، **الارشاد**، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۴۵. موسوی اصفهانی، سید محمد تقی، **مکیال المکارم**، قم، مؤسسه الامام المهدی، ۱۴۲۸ ق.
۴۶. نعمانی، محمد بن ابراهیم، **الغیة**، تهران، مکتبه صدوق، ۱۳۹۷ ق.
۴۷. نیلی پور، مهدی، **ضرورت طرح معارف مهدوی**، اصفهان، مرغ سلیمان، ۱۳۹۰ ش.
۴۸. ورام بن ابی فراس، **مجموعه ورام**، قم، مکتبه الفقیه، بیتا.

آدرس و تلفن دفاتر استانی بنیادها

ردیف	نام استان	تلفن	شمار	کد استان	نشانی
۱	آذربایجان شرقی	۲۵۵۵۵۵۰۵	۲۵۵۵۵۵۱۵۶	۰۴۱	نیریز، خیابان امام خمینی، ترسیده به چهارراه دکتر بهشتی، روبروی بانک سپه نیمه شهید باکری
۲	آذربایجان غربی	۳۳۳۸۸۱۰۰	۳۳۳۸۸۱۰۰۰	۰۴۴	ارومیه، خیابان رسالت، ممیلى امام خمینی، دفتر امام جمعه، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۳	اردبیل	_____	_____	۰۴۵	چهار راه باغچه‌شبه، خیابان نثقی، بن بست سی ام شهید مصطفی خمینی، دفتر بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۴	اصفهان	۳۳۴۵۴۹۹۱۰۳	۳۳۴۵۴۹۹۱۰۳	۰۳۱	خیابان سروش، مقابل مسجد النور، خیابان صاحب الزمان، بنیاد مهدویت و آینده پژوهی
۵	ایلام	۲۴۲۱۴۱۴۸	۲۴۲۱۴۱۴۷	۰۲۶	کرج، میدان نبوت(چهارراه نبوت)، بلوار ملا صدرا، به طرف پل شهدای روحانی، جنب خ ابوذر، جنب مدرسه رشد بو ایلام، بلوار دانشجو، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام، معاونت امور فرهنگی
۷	بوشهر	۳۳۳۴۱۴۴۱	۳۴۳۳۳۰۷۰	۰۷۷	مصلی نماز جمعه، طبقه فوقانی، جنب دفتر عقد و ازدواج صداقت، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۸	تهران	۸۸۸۶۳۴۲۷-۸	۸۸۸۶۳۴۲۸	۰۲۱	میدان هفت تیر، خیابان لطفی، خیابان مروارید، کوچه شاهد، پلاک ۱۸، واحد ۱، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۹	چهارمحال و بختیاری	۳۳۷۸۰۰۷۳	۳۳۷۶۵۲۰	۰۳۸	شهرکرد، خیابان شریعتی، مصلی امام خمینی، طبقه دوم صلیع شرقی، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۱۰	خراسان جنوبی	۳۳۴۵۴۰۴۱	_____	۰۵۶	نیرجند، خیابان معلم، معلم ۱۹، ساختمان ستادانقلمه نماز
۱۱	خراسان رضوی	۳۳۳۶۴۲۷	۳۳۳۳۱۳۳۹	۰۵۱	مشهد، بلوار مدرس، بین مدرس ۸ و ۱۰، ساختمان نهضت سوادآموزی، ط پنجم، بنیاد حضرت مهدی(عج)
۱۲	خراسان شمالی	۳۳۳۳۴۲۱	۳۳۳۲۲۱۲۹۴	۰۵۸	بجنورد، میدان قلعه، خیابان جامی‌زاد، روبروی اداره کل منابع طبیعی، جنب ساختمان حج و زیارت، ساختمان مشیرک ستاد انقلمه نماز و بنیاد
۱۳	خوزستان	۳۳۲۱۸۶۹۱	۳۳۲۱۸۶۹۱	۰۶۱	اهواز، خ سی متری(خ دکتر علی شریعتی)، خ سقاخانه، خ مسلم، بین رستگاری و فتوایی پلاک ۵۹
۱۴	زنجان	۳۳۶۶۲۶۲۴	۳۳۳۳۳۳۰۲	۰۲۴	سوره میدان، روبه روی مسجد میر بهاء الدین، جنب بانک رسالت، ساختمان گل نوکس، ط ۲
۱۵	سمنان	۳۳۳۳۳۴۰۴	۳۳۳۴۴۱۵۰۰	۰۲۳	بلوار ولی عصر، خیابان بهشت، جنب شورای نگهبان، روبروی شرکت آب و فاضلاب شهری، ستاد انقلمه نماز
۱۶	سیستان و بلوچستان	۳۳۳۲۹۸۸۲۰۴	۳۳۳۲۹۸۸۲	۰۵۴	زاهدان، تقاطع خ انت الله کفعمی و مصطفی خمینی، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۱۷	فارس	۳۷۲۵۵۸۵۳	۳۷۲۶۵۲۱۷	۰۷۱	شیراز، کوی زهرا(کوچه شماره ۸، سمت راست، روبروی دبستان شهیدان اتحادی، بنیاد و مؤسسه فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۱۸	قزوین	۳۳۳۴۵۰۸۹	۳۳۳۲۴۹۸۸۰	۰۲۸	خیابان شهید(سیه)، نبش کوی شیخ الاسلام، دفتر نماینده ولی فقیه در استان و امام جمعه قزوین
۱۹	قم	۳۷۷۳۱۸۲۷	۳۷۸۲۷۵۹۲	۰۲۵	خ شهید(صفاخانه)، کوچه(۲۸ یکدلی)، ب ۱۱۸، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۲۰	کردستان	۳۳۱۵۳۲۰۱۰۳	۳۳۱۶۵۱۴۰	۰۸۷	سنندج، میدان انقلاب، خیابان طالقانی، جنب اداره دخانیات دفتر نماینده ولی فقیه، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۲۱	کرمان	۳۳۳۳۳۳۷	۳۳۳۳۳۳۳۷	۰۲۴	خیابان امام خمینی، کوچه ۱۶، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۲۲	کرمانشاه	۳۳۲۱۸۰۲۱۰۳	۳۳۲۱۷۶۱۸	۰۸۳	چهل منبری مطهری غربی(ترسیده به چهارراه جوانشیر)، روبه روی بانک مسکن، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۲۳	کهگیلویه و بویراحمد	۳۳۳۳۰۲۱۶	۳۳۳۲۷۸۸۹۳	۰۷۴	باسوج، خیابان راهنمایی، جنب شورای اسلامی شهر باسوج، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۲۴	گلستان	۳۳۳۳۶۶۳۹	۳۳۳۳۶۶۳۹	۰۱۷	گرگان، بلوار ۵ آذر، نبش آذر ۴، ساختمان همیاربهای سابق، طبقه اول، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۲۵	گلان	۳۳۶۱۵۶۵۵	۳۳۶۱۵۶۵۵	۰۱۳	رشت، بلوار مدرس، روبروی دفتر نماینده ولی فقیه، نهضت سواد آموزی، طبقه همکف
۲۶	لرستان	۳۳۳۳۶۴۱۴۰۵	۳۳۳۳۶۴۱۵	۰۶۶	حرم ایلام، خیابان شریعتی، خ گرین، روبروی هتل شهرخاری، ساختمان کمیته اسناد املم خمینی(ره)
۲۷	مازندران	۳۳۳۱۱۸۳۰	۳۳۳۱۱۸۳۱	۰۱۱	ساری، خ انقلاب، کوچه خسروی(شماره ۷)، پشت مسجد جامع، روبروی درب پارکینگ اداره دارایی، ساختمان موقوفه اوزابلی، طبقه دوم
۲۸	مرکزی	۳۳۳۶۷۰۷۷	۳۳۳۶۶۷۱۴۴	۰۸۶	اراک، انتهای خیابان قائم مقام، ترسیده به میدان مقاومت، خیابان موزه، اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس
۲۹	هرمزگان	۳۳۲۵۳۹۱۳	۳۳۲۵۳۸۷۲	۰۷۶	بندرعباس، خیابان شریعتی شمالی، نبش جوادان ۱۴، ساختمان ستاد انقلمه نماز هرمزگان، طبقه ۴
۳۰	همدان	۳۳۵۳۲۷۷۰	۳۳۵۱۷۸۶۶	۰۸۱	خیابان تختی، پشت مسجد میرزائقی، کوچه میرزائقی، ساختمان ستاد انقلمه نماز، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۳۱	یزد	۳۶۳۰۴۳۵۰۴	۳۶۳۰۴۳۵	۰۳۵	یزد، خیابان امام، روبروی اداره پست، جنب نهضت سواد آموزی، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)